



بسم الله الرحمن الرحيم

مکتب اسلامی

تحقق نظام توحید در ساختار تزکیه و تعلیم

اسفند ۱۳۹۶

رجب المرجب ۱۴۳۹

نسخه اول

• حق و تحقق • فطرت • ساختار • نظام توحید • تربیت • رشد • هدایت • حکمت • تزکیه و تعلیم	(۱) مفاهیم
• قرآن محوری • اجمال و تفصیل • جوشش از درون • اختیار و اراده • توکل • رابطه ساختار و فرد	(۲) مبانی
• عدم تفکیک • عرصه‌های واقعی • سفر • خانواده محوری • جلسه امت واحده • حرکت از کل به جزء • اعتماد • تفقد	(۳) روش‌های اجرایی
• تربیت سرباز امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف	(۴) اهداف نهایی و آرمانی
• تربیت نیروی انقلابی و تأثیرگذار با توجه به نقشه امام خامنه‌ای حفظه الله در مسیر تمدن اسلامی	(۵) اهداف میانی و میدانی
• تحقق سند تحول و اثبات اجرایی بودن آن • آموزش دروس عمومی: حرکت به سمت محور شدن خانواده • آموزش دروس اختصاصی: توانمند نمودن خانواده و بازو بودن مکتب برای خانواده	(۶) اهداف کوتاه‌مدت

فهرست

مقدمه	۷
مفاهیم:	۹
حق و تحقق:	۹
رابطه تحقق و ایمان و تقوا	۹
رابطه تحقق و عقل و فهم	۱۰
حق در قرآن	۱۰
رابطه حق و وجود	۱۵
رابطه حق و تحقق	۱۵
کلمه حق یراد بها الباطل	۱۵
فطرت	۱۶
فطرت الله التي فطر الناس عليها	۱۶
ساختار	۱۸
امر به ایجاد ساختار در قرآن	۱۸
نظام توحید	۲۴
تربیت	۲۴
رشد	۲۵
هدایت	۲۶
هادی کیست؟	۲۶
حکمت	۲۷
تزکیه و تعلیم	۲۸

تعلیم	۳۱
مبانی:	۳۳
قرآن محوری	۳۳
قرآن محور عالم	۳۳
اجمال و تفصیل	۳۴
تفاوت اجمال و ابهام	۳۴
اجمال و تفصیل در قرآن	۳۵
جوشش از درون	۳۶
اختیار و اراده	۳۸
مثالی برای جبر و اختیار	۳۸
اختیار و اراده	۳۹
رابطه اراده و بدن	۳۹
توکل	۴۱
رابطه ساختار و فرد	۴۲
روش‌های اجرایی:	۴۳
عدم تفکیک	۴۳
قرآن و عدم تفکیک	۴۳
عدم تفکیک و عدم مقایسه	۴۴
عرصه‌های واقعی	۴۵
عرصه‌های واقعی پسران	۴۵
عرصه‌های واقعی دختران	۴۷
سفر	۴۸

- خانواده محوری ۴۸
- ابلاغ سیاست‌های کلی «خانواده» از سوی مقام معظم رهبری ۴۹
- جلسه امت واحد ۵۰
- حرکت از کل به جزء ۵۰
- اعتماد ۵۱
- تفقد ۵۱
- نمونه‌ای از برنامه‌ی کلاسی متداول ۵۳
- نمونه‌ای از برنامه‌های سفر ۵۴
- سند تحول ۵۵
- منابع: ۶۳

أ) مقدمه

در ادامه‌ی انقلاب اسلامی ایران به رهبری حضرت امام خمینی ره، انقلاب‌هایی دیگر باید در دل این انقلاب رخ می‌داد که تا حدّ زیادی هم این اتفاق افتاده است. حضرت امام ره و نیز مقام معظم رهبری حفظه الله بارها به همین مهم اشاره و تاکید کرده‌اند که انقلاب تمام نشده است و این انقلاب ادامه دارد و تتمه ریشه فساد باید از بین برود.

لذا پس از استقرار نظام و حکومت اسلامی، هنوز ایجاد دولت، جامعه و تمدن اسلامی روی زمین مانده است که یکی از شئون مهم این سه حوزه امر تعلیم و تربیت است.

حرکت مکتب اسلامی یک حرکت انقلابی است که در مسیر تحقق جامعه ایمانی و توحیدی قدم برداشته است؛ و تحقق جامعه توحیدی زمانی محقق می‌شود که نفی طاغوت در ابتدا صورت بگیرد.

حضرت آیت الله حائری شیرازی ره ذیل آیه‌ی «فمن یکفر بالطاغوت و یومن بالله فقد استمسک بالعروه الوثقی» می‌فرمایند:

«کفر به طاغوت راه رسیدن به ایمان و توحید است و اولّ باید طاغوت‌ها که غل و زنجیر هستند نابود شوند تا جامعه توحیدی محقق شود. لذا در ذیل طاغوت نمی‌شود جامعه توحیدی را محقق کرد.»

طاغوت و ایادی و عمال امروزه‌ی آن که آمریکا و انگلیس و اسرائیل هستند تمام قد در مقابل تحقق جامعه توحیدی ایستاده‌اند و در تمام شئون این عالم وارد شده‌اند؛ لذا حضرت امام خمینی ره می‌فرمایند: همه درد و بلای ما این است که ما غرب‌زده هستیم. ما سال‌های طولانی زیر بار غرب بودیم، زیر بار آمریکا بودیم، سال‌های متمادی مأنوس شدیم ما. اصلاً قلوب‌مان قلوب غربی است. متبدل شدیم به یک انسان غربی.

به عنوان مثال و نمونه وقتی که روش‌های غرب و استعمار را واکاوی می‌کنیم می‌بینیم یکی از مهم‌ترین ابزارهای استعماری آن‌ها بحث زبان‌های اقوام و کشورهای مختلف بوده است،

در آنجا که زبان را همچون زبان‌های عربی و فارسی و اردو و ترکی و ... کمرنگ کردند و فرهنگ خود را غالب نمودند. لذا پرداختن به زبان فارسی و به تبع آن گویش‌های محلی یکی از ضرورت‌هاست، چرا که با از بین رفتن گویش‌ها زبان‌ها از بین می‌روند.

لکن این شیطان بزرگ و این طاغوت زمانه، سایه‌ی نحس و ننگش را در تمام شئون زندگی‌های ما گسترانده و باید انقلابی صورت بگیرد تا بتوانیم از شر طاغوت تا حدی خلاص شویم و زمینه‌ی ظهور حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف را محقق کنیم تا شاهد نفی کامل طاغوت و گسترش حکومت عدل باشیم.

مکتب اسلامی امری بود که به ضرورت آن سال‌ها پیش پی برده بودیم و تلاش می‌کردیم که بتوانیم آن را محقق کنیم و الحمدلله به لطف خدای متعال و شور اربعین حسینی این حرکت در سال ۱۳۹۶ آغاز شد. مکتب اسلامی امری اضطراری نیست و نبوده که یک اقدام عاجل و مقطعی باشد.

آنچه در این صفحات می‌آید، تنها ذره‌ای از مبانی علمی و روش‌های اجرایی مکتب اسلامی است.

ب) موضوع:

۱. مکتب اسلامی و ساختار تزکیه و تعلیم:

- تحقق نظام توحید در ساختار تزکیه و تعلیم

ج) مفاهیم:

۱. حق و تحقق:

- تحقق یعنی چه؟
- تحقق در مسیر مکتب اسلامی چه جایگاهی دارد؟

• رابطه تحقق و ایمان و تقوا

تحقق به تعبیر حضرت علامه طباطبائی، ایمان در لباس تقوا است.

یعنی تقوا همان ایمان است اما در مرحله عمل.

حضرت علامه در تفسیر المیزان ذیل آیات ابتدایی سوره مبارکه بقره این چنین می فرماید:

«و قوله تعالى: هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ، الْمُتَّقُونَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ، و ليست التقوى من الأوصاف الخاصة لطبقه من طبقاتهم أعني: لمرتبة من مراتب الإيمان حتى تكون مقاما من مقاماته نظير الإحسان و الإخبات و الخلوص، بل هي صفة مجامعة لجميع مراتب الإيمان إذا تلبس الإيمان بلباس التحقق»

ترجمه: متقین همان مؤمنین هستند، و تقوا وصف خاصی از طبقات ایمان نیست که تقوا مثل احسان و اخبات و خلوص یکی از مراتب ایمان باشد، بلکه تقوا صفتی است که جمیع مراتب ایمان را در بردارد، لکن زمانی که ایمان لباس تحقق و وجود به تن کرده باشد.

• رابطه تحقق و تعقل و فهم

تحقق جایگاهی بالاتر از تعقل و فهم و افهام دارد، یعنی تحقق مرتبه‌ی بعدی تعقل و فهم خواهد بود و در مرحله تحقق است که تعقل عام و حقیقی محقق می‌شود.

توضیح آنکه در روایات در باب عقل، می‌فرمایند: العقل ما عبد به الرحمن...

عقل صرفاً از سنخ علم نیست که گفته شود عقل همان علم است بلکه عقل چیزی عام‌تر از علم و عقل خاص معروف است. در روایات دیگر باب عقل مثلاً در روایت جنود عقل و جهل، یکی از جنود عقل، علم است، و یکی از جنود جهل، جهل؛ و این به آن معناست که عقل اولی عام است و چیزی فراتر از علم می‌باشد.

حال آن عقل عام چیست؟ آن عقلی که رحمن را عابد می‌شود چیست؟ همان عقل خاص است اما در لباس تحقق، یا به تعبیر مرحوم علامه، ایمان است که در لباس تحقق درآمده و تبدیل به تقوا شده است.

• حق در قرآن

بَانَ اللَّهِ هُوَ الْحَقُّ

خداوند خودش را به حق معرفی کرده است که مرحله‌ی تجلی و ظهور آن همان حکمت اوست.

و همه چیز هم به سمت او در حال شدن است، «وَاللَّهُ الْمَصِيرُ». و ما هم ذیل این حق هستیم و شأنی از شئونی خدای متعال، لذا تمام شئون و برنامه‌های ما ذیل این حق است و باید بر مدار حق باشد و در مسیر تحقق حق.

مرحوم علامه طباطبایی قدس سره الشریف در المیزان ذیل آیه‌ی شریفه می‌فرماید:

توضیح آن الحق هو الثابت من جهة ثبوته والباطل يقابل الحق فهو اللاتأبیت من جهة عدم ثبوته، وقوله: «بأن الله هو الحق» بما فيه من ضمیر الفصل وتعریف الخبر باللام یفید القصر أعنی حصر المبتدأ فی الخبر.

فقوله: «بأن الله هو الحق» قصر له تعالى فی الثبوت، أى هو ثابت لا یشوب ثبوته بطلان وبعبارة أخرى هو ثابت من جميع الجهات وبعبارة ثالثة هو موجود على كل تقدير فوجوده مطلق غير مقید بقید ولا مشروط بشرط فوجوده ضروری وعدمه ممتنع وغيره من الموجودات الممكنة موجود على تقدير وهو تقدير وجود سببه وهو الوجود المقید الذی یوجد بغيره من غير ضرورة فی ذاته.

وإذا كان حقیة الشیء هو ثبوته فهو تعالى حق بذاته وبغيره إنما یحق یتحقق به.

وإذا تأملت هذا المعنى حق تأمله وجدت أولا: أن الأشياء بأجمعها تستند فی وجودها إلیه تعالى وأیضا تستند فی النظام الجاری فیها عامة وفى النظمات الجزئية الجارية فی كل نوع من أنواعها وكل فرد من أفرادها إلیه تعالى.

وثانیا: أن الكمالات الوجودية التى هی صفات الوجود كالعلم والقدرة والحیاء والسمع والبصر والوحدة والخلق والملک والغنى والحمد والخبرة - مما عد فی الآیات السابقة أو لم یعد - صفات قائمة به تعالى على حسب ما یلیق بساحه کبریائه وعز قدسه لأنها صفات وجودية والوجود قائم به تعالى فهی إما عین ذاته كالعلم والقدرة وإما صفات خارجة عن ذاته منتزعة عن فعله كالخلق والرزق والرحمة.

ترجمه:

کلمه «حق» به معنای ثابت است، اما نه ازهرجهت، بلکه از جهت ثبوتش، و در مقابل آن کلمه «باطل» به معنای غیر ثابت است، از جهت عدم ثبوتش، و جمله «ان الله هو الحق» به خاطر ضمیر فصلی که در آن هست، و نیز به خاطر معرفه آوردن خبر، - الف و لام آوردن بر سر کلمه «حق» - انحصار را می‌رساند، یعنی انحصار مبتداء در خبر.

پس جمله «بان الله هو الحق» ثبوت را منحصر می‌کند در خدا، و می‌فرماید: تنها خدا است که ثابتی است که با بطلان آمیخته نیست، و به عبارت دیگر ثابت از جمیع جهات است، و به عبارت سوم موجود بر هر تقدیر است، پس وجودش مطلق است، یعنی مقید به هیچ قید و مشروط به هیچ شرطی نیست، پس وجود او ضروری و عدمش محال است، به خلاف غیر او از موجودات ممکن‌الوجود، که وجودشان تقدیری است، یعنی به تقدیر و فرضی که مسبب آن موجود شود آن نیز موجود می‌شود، پس وجود ممکنات مقید است به وجود سبب آن‌ها، پس به دست آن سبب موجود می‌شوند، نه به خودی خود و به ضرورتی از ذات خود و وقتی حقیقت هر چیز عبارت است از ثبوت آن، پس خدای تعالی که ثبوتش ضروری است، به ذات خود حق است، ولی غیر او به وسیله او حق می‌شوند و وقتی این معنا مورد دقت قرار گیرد، و آن‌طور که شاید و باید در آن تأمل شود، معلوم می‌شود: اولاً تمامی موجودات در وجود یافتن، مستند به خدای تعالی هستند، و همچنین نظام عامی که در عموم آن‌ها، و نیز نظام‌های جزئی که در بعضی از آن‌ها یعنی در هر نوعی و فردی از آن‌ها جاری است، همه مستند به خدای تعالی است.

و ثانیاً کمالات وجودی که در حقیقت، صفات وجودند، از قبیل علم، قدرت، حیات، سمع، بصر، وحدت، خلق، ملک، غنی، حمد، و خیر بودن، چه آن‌ها که در آیات سابق ذکر شده، و چه آن‌ها که ذکر نشده، صفاتی است که قائم به خدای تعالی است، که یا عین ذات اویند، مانند علم و قدرت، و یا صفاتی خارج از ذات اویند، که از فعل او انتزاع می‌شود، مانند صفت خالق و رازق و رحیم، که از خلقت و رزق و رحمت او انتزاع می‌شوند.

كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ

- از ویژگی‌های حق این است که واضح و روشن است، چراکه حق ثابت است و باطل غیرثابت، لذا خداوند در قرآن مثال حق و باطل را به مثال کف روی آب بیان می‌کند.
- ائمه‌ی کفر برایشان واضح است که با حق مقابله می‌کنند و این باطل در وجودشان ثابت نخواهد ماند، چراکه اصلاً باطل ثبوت ندارد.
- این وضوح و روشنی حق آن‌گونه است که خداوند می‌فرماید مشرکین و کفار در دل یقین به معجزات و آیات الهی دارند اما از روی ظلم و استکبار آن‌ها را انکار می‌کنند.^۱

علامه ذیل آیه‌ی ۱۷ سوره‌ی مبارکه رعد می‌فرماید:

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ (۱۷) رعد

از احکام حق یکی این است که با حق دیگر معارضه نمی‌کند، و مزاحم آن نمی‌شود، بلکه هر حقی سایر حق‌ها را در طریق رسیدن به کمالشان کمک نموده و سود می‌بخشد، و آن‌ها را به‌سوی سعادتشان سوق می‌دهد، این نکته از آیه مورد بحث به‌خوبی استفاده می‌شود، زیرا بقاء و مکث را معلق به حق نموده که مردم را سود می‌بخشد. و اینکه گفتیم هیچ حقی معارض و مزاحم حق نیست مقصودمان نفی تعارض در بین موجودات این عالم نیست، چه عالم مشهود ما عالم تنازع و مزاحم است، آتشش را آبی خاموش، و آبش را آتشی فانی و زمینش خوراک گیاهان و گیاهش طعمه حیوانات و حیواناتش صید یکدیگرند، و دوباره زمینش همه را در خود فرومی‌برد. بلکه مرادمان این است که همین موجودات در عین افتراس یکدیگر، در تحصیل اغراض الهی یکدل و یک جهت‌اند و

(۱) وَ جَحَلُوا بِهَا وَ اسْتَقْبَلَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عَلَوْا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ - نمل ۱۴

هرکدام برای رسیدن به غرض نوعی خود از دیگران استمداد می‌کنند، مثل آن‌ها مثل تیشه و چوب است برای نجار، که در عین تراحم و تعارضشان در خدمت کردن به نجار و تحصیل غرض او که همان ساختن درب و پنجره باشد یکدیگر را کمک می‌کنند، و مثل دو کفه ترازو است که در عین ناسازگاری باهم در سنجیدن کالا مطیع صاحب خویش‌اند.

به خلاف باطل که معارض غرض حق است، و همه سعی‌اش آن است که کوشش حق را بی‌ثمر کند و بدون هیچ اصلاحی افساد، و بدون هیچ نفعی ضرر برساند. و اگر در قرآن کریم می‌بینیم که در آیات بسیاری آسمان‌ها و زمین را مسخر آدمی معرفی نموده و مثلاً فرموده: «و سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعاً منه» همه‌اش از این باب است که گفتیم تمامی موجودات کارهایی را صورت می‌دهند که مقتضای طبع آن‌ها است، ولی در عین حال راهی می‌پیمایند که منتهی به حصول غرض پروردگار می‌شوند. این بود آن اصول از معارف الهی که گفتیم از آیه مورد بحث استفاده می‌شود، و تفصیل احکام صنع و ایجاد را نتیجه می‌دهد. و اگر در آیاتی که متعرض حق و باطل است تدبّر و امعان نظر شود، عجائبی از این‌گونه حقایق به دست خواهد آمد. این را نیز باید دانست که اصول مذکور همان‌طور که در امور محسوس و حقایق خارجی جریان دارد، در علوم و اعتقادات نیز جاری هست، و مثل اعتقاد حق در دل مؤمن مثل آب نازل شده از آسمان و جاری در مسیل‌ها است که هر یک با اختلافی که در وسعت و ظرفیت دارند به قدر ظرفیت خود از آن استفاده نموده، مردم از آن منتفع گشته، دل‌هایشان زنده می‌شود، و خیر و برکت در ایشان باقی می‌ماند، به خلاف اعتقاد باطل در دل کافر که مثلش مثل کفی است که بر روی سیل می‌افتد و چیزی نمی‌گذرد که از بین می‌رود، همچنان که فرموده: «یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوه الدنیا و فی الآخرة و یضل الله الظالمین و یفعل الله ما یشاء» لِّلَّذِینَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ الْحُسْنٰی وَ الَّذِینَ لَمْ یَسْتَجِیْبُوْا لَهُ ...

- رابطه حق و وجود

حق از سنخ وجود است و باطل از سنخ عدم، لذا حق دارای اثر است چون وجود است و هستی و باطل چون عدم است دارای اثر نیست.

درواقع آنچه از باطل در دنیا به ظاهر دارای اثر است، از جهت عدمی نیست بلکه آن اثر منتسب به وجود است و به آن باطل عدم مضاف گفته می‌شود، یعنی درواقع عدم نیست، و باطل نیست ولی در عدم یک حق و وجود، آن را وجود و دارای اثر می‌انگاریم.

- رابطه حق و تحقق

وقتی انسان حقایقی در عالم یافت و دانست که این حق‌ها وجود دارند نمی‌تواند ساکن باشد و حرکتی نداشته باشد، چراکه خاصیت حق حرکت کردن است و نه سکون.

اگر آدمی حق را دید و گمان کرد با شنیدن در آن و تأمل در آن و گذاشتن دوره‌های متخلف، حق را به جا آورده سخت در اشتباه است؛ باید حق در عالم محقق شود.

- کلمه حق یراد بها الباطل

وقتی در جنگ نهروان «ان الحکم الا لله» را سر می‌دادند، حضرت علی علیه السلام فرمود: «کلمه حق یراد بها الباطل» کلمه‌ی حقی که از آن اراده‌ی باطل شده است.

کلمه حق قابلیت استفاده برای باطل را دارد، اما کسی حقی که در عالم محقق شده است را می‌تواند انکار بالفطره کند؟ و از آن اراده‌ی باطل کند؟

از حق نمی‌شود اراده باطل کرد، ولی از کلمه حق می‌شود.

پس وقتی آدمی به حق می‌رسد که گامی هم به سوی تحقیقش برداشته باشد.

۲. فطرت

• فطرت الله التي فطر الناس عليها

علامه طباطبایی ذیل آیهی مذکور به تعریف فطرت می‌پردازد:

کلمه فطرت بر وزن فعلت به اصطلاح اهل ادب بنای نوع را می‌رساند و در کلمه مورد بحث به معنای نوعی از خلقت است و فطرت الله به نصب خوانده می‌شود، چون در مقام واداری شنونده است، و چنین معنا می‌دهد که ملازم فطرت باش و بنابراین در جمله مزبور اشاره است به اینکه این دینی که گفتیم واجب است برای او اقامه وجه کنی، همان دینی است که خلقت بدان دعوت، و فطرت الهی به سوی هدایت می‌کند، آن فطرتی که تبدیل پذیر نیست.

برای اینکه دین چیزی به غیر از سنت حیات، و راه و روشی که بر انسان واجب است آن را پیشه کند تا سعادت مند شود نیست. پس هیچ انسانی هیچ هدف و غایتی ندارد مگر سعادت، هم چنان که تمامی انواع مخلوقات به سوی سعادت خود، و آن هدفی که ایده آل آن‌هاست هدایت فطری شده‌اند، و طوری خلق شده، و به جهازی مجهز گشته‌اند که با آن غایت و هدف مناسب است، هم چنان که از موسی (ع) حکایت کرده که در پاسخ فرعون گفت: ربنا الذی أعطی کل شیء خلقه ثم هدی و نیز فرموده: الذی خلق فسوی، و الذی قدر فهدی.

بنابراین انسان نیز مانند سایر انواع مخلوقات مفطور به فطرتی است که او را به سوی تکمیل نواقص، و رفع حوائجش هدایت نموده، و به آنچه که نافع برای اوست، و به آنچه که برایش ضرر دارد ملهم کرده و فرموده: و نفس و ما سواها، فآلهمها فجورها و تقواها* و او در این حال مجهز به جهاز بدنی نیز هست، که با آن اعمال مورد حاجت خود را انجام دهد، هم چنان که فرموده: ثم السبیل یسر* یعنی سپس وسیله و راه زندگی را برایش فراهم کرد.

پس انسان دارای فطرتی خاص به خود است، که او را به سنت خاص زندگی و راه معینی که منتهی به هدف و غایتی خاص می‌شود، هدایت می‌کند راهی که جز آن راه را نمی‌تواند پیش

گیرد، فطرت الله التي فطر الناس علیها و انسان که در این نشاء زندگی می کند، نوع واحدی است که سودها و زیانهایش نسبت به بنیه و ساختمانی که از روح و بدن دارد سود و زیان مشترکی است که در افراد مختلف اختلاف پیدا نمی کند.

پس انسان از این جهت که انسان است بیش از یک سعادت و یک شقاوت ندارد، و چون چنین است لازم است که در مرحله عمل تنها یک سنت ثابت برایش مقرر شود، و هادی واحد او را به آن هدف ثابت هدایت فرماید.

و باید این هادی همان فطرت و نوع خلقت باشد، و به همین جهت دنبال فطرت الله التي فطر الناس علیها اضافه کرد که لا تبدیل لخلق الله.

و اما اینکه گفتیم نوع انسان یک سعادت و شقاوت دارد، برای این است که اگر سعادت افراد انسانها به خاطر اختلافی که باهم دارد مختلف می شد، یک جامعه صالح و واحدی که ضامن سعادت افراد آن جامعه باشد، تشکیل نمی گشت، و همچنین اگر سعادت انسانها به حسب اختلاف اقطار، و سرزمینهایی که در آن زندگی می کنند، مختلف می شد، و سنت اجتماعی که همان دین است اساسش همان چیزی باشد که منطقه اقتضاء دارد آن وقت دیگر انسانها نوع واحدی نمی شدند، بلکه به اختلاف منطقهها مختلف می شدند، و نیز اگر سعادت انسان به اقتضای زمانها مختلف می شد، یعنی اعصار و قرون یگانه اساس سنت دینی می گشت. باز انسانهای قرون و اعصار نوع واحدی نمی شدند، و انسان هر قرنی و زمانی غیر انسان زمان دیگر می شد، و اجتماع انسانی سیر تکاملی نمی داشت، و انسانیت از نقص متوجه به سوی کمال نمی شد، چون نقص و کمالی وجود ندارد مگر اینکه یک جهت مشترک و ثابت بین همه انسانهای گذشته و آینده باشد.

البته منظور ما از این حرف این نیست که اختلاف افراد و مکانها و زمانها هیچ تأثیری در برقراری سنت دینی ندارد، بلکه ما فی الجملة و تا حدی آن را قبول داریم، چیزی که هست می خواهیم اثبات کنیم که اساس سنت دینی عبارت است از ساختمان و بنیه انسانیت، آن بنیه ای که حقیقتی است واحد و مشترک بین همه افراد و اقوام، و ثابت در همه.

۳. ساختار

عالمی که مخلوق خداوند است نظام و ساختار دارد و این ساختار ذیل توحید و ولایت است؛ لذا وقتی می‌خواهیم ساختاری را ذیل ساختار این عالم پیاده کنیم و یا هر فعل دیگری انجام بدهیم باید به نظام و ساختار عالم توجه جدی داشته باشیم.

در این ساختار، توحید مبدأ و مقصد است و ولایت سبیل است، لذا ساختار ولایت بعدد انفس الناس می‌شود چراکه در قرآن ذکر شده است که «بعضکم اولیاء بعض»، ولی‌ها زیاد می‌شوند و راه‌های رسیدن به توحید نیز تکثیر می‌شوند که این اولیاء تفصیل همان توحید اجمالی است.

• امر به ایجاد ساختار در قرآن

ایجاد الجماعه

یکی از اوامر الهی به مؤمنین **رابطوا** است، یعنی ایجاد الجماعه. جماعت ساختاری است که به آن امر شده و باید ذیل ولایت باشد.

علامه پس از بیان اینکه انسان مدنی و اجتماعی است می‌فرماید:

اولین باری که بشر متوجه منافع و مصالح اجتماع شد زمان بعثت اولین پیامبر الهی بود.

قرآن کریم خبر داده که اولین باری که بشر متوجه منافع اجتماع شد و به‌طور تفصیل (و نه ناخودآگاه) به مصالح آن پی برد و درصدد حفظ آن مصالح برآمد، زمانی بود که برای اولین بار پیغمبری در میان بشر مبعوث شد و آنان را راهنما گشت.

جان کلام این است که: به‌وسیله مقام نبوت متوجه مصالح و منافع زندگی اجتماعی گردید این مطلب را از آیات زیر استفاده می‌کنیم که می‌فرماید:

«و ما کان الناس الاّ امه واحده فاختلّفوا» یونس / ۱۸

و نیز می‌فرماید:

«کان الناس امه واحده فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین و انزل معهم الکتاب بالحق، لیحکم بین الناس فیما اختلفوا» بقره / ۲۱۳

چون این دو آیه چنین خبر می‌دهد که انسان در قدیم‌ترین عهدش امتی واحد و ساده و بی اختلاف بوده سپس (به خاطر همان غریزه استخدام که گفتیم) اختلاف در بین افرادش پیدا شد و اختلاف هم به مشاجره و نزاع انجامید لذا خدای تعالی انبیا را برانگیخت و با آنان کتاب فرستاد تا به وسیله آن کتاب اختلاف‌ها را برطرف کنند و دوباره به وحدت اجتماعی‌شان برگردانند و این وحدت را به وسیله قوانینی که تشریع فرموده حفظ کنند.

و نیز در آیه «شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا، و الذی اوحینا الیک، و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی، ان اقیموا الدین و لاتتفرقوا فیه» شوری / ۱۳ و با این کلام خود خبر داده از اینکه رفع اختلاف از بین مردم و ایجاد اتحادشان در کلمه تنها و تنها از راه دعوت به اقامه دین و اتحادشان در دین واحد تحقق می‌یابد پس تنها دین است که ضامن اجتماع صالح آنان است.

و آیه‌ی نام‌برده همین دعوت را (یعنی دعوت انسان‌های اولیه را به اجتماع و اتحاد) به صورت دعوت به اقامه دین و متفرق نشدن مردم در آن پیشنهاد کرده پس تنها ضامن اجتماع صالح دین است.

و این آیه به طوری که ملاحظه می‌فرمائید این دعوت را (یعنی دعوت به اجتماع و اتحاد را) از نوح علیه السلام حکایت کرده که قدیم‌ترین انبیاء صاحب کتاب و شریعت است و بعد از آن جناب از ابراهیم و آنگاه از موسی و سپس از عیسی ^{علیه السلام} حکایت کرده باینکه در شریعت نوح و ابراهیم ^{علیهما السلام} عدد انگشت شماری از احکام تشریع شده بود و از این چهار پیامبر (که نام برده شده) موسی ^{علیه السلام} شریعتی وسیع‌تر آورده و به طوری که قرآن کریم خبر می‌دهد، و از ظاهر انجیل‌های مسیحیان هم برمی‌آید عیسی ^{علیه السلام} نیز تابع شریعت آن

جناب بوده (چون در سابق گفتیم که شریعت آن جناب بیشتر وظیفه برداشتن امور قدغن و تحلیل نمودن آن امور را داشته است که خدای تعالی به عنوان گوشمالی آن‌ها را بر بنی اسرائیل حرام کرده بود) و شریعت موسی علیه السلام هم به طوری که گفته شده بیش از حدود ششصد حکم نداشته.

پس روشن گردید که دعوت به اجتماع دعوتی مستقل و صریح بوده که تنها از ناحیه مقام نبوت شروع شده و آغازگر آن انبیا علیهم السلام بوده‌اند و آن را در قالب دین به بشر پیشنهاد کرده‌اند به شهادت اینکه هم قرآن بدان تصریح نموده و هم تاریخ آن را تصدیق کرده است که ان شاء الله بحث تاریخی‌اش می‌آید.

اوج این اجتماعی بودن در اسلام

بله در نوشته‌هایی که از حکمای خود به ارث برده بودند از قبیل نوشته‌های سقراط و افلاطون و ارسطو و غیر این‌ها بحث‌هایی اجتماعی یافت می‌شود ولیکن تنها نوشته‌ها و اوراقی است که هرگز مورد عمل واقع نشده و مثل‌هایی است ذهنی که هرگز در مرحله خارج پیاده نگشته است و تاریخ آن زمان که برای ما به ارث رسیده بهترین شاهد بر صدق گفتار ما است.

پس درست است که بگوییم: اولین ندایی که از بشر برخاست و برای اولین بار بشر را دعوت نمود که به امر اجتماع اعتنا و اهتمام بورزد و آن را از کنج اهمال و زاویه تبعیت حکومت‌ها خارج نموده و موضوعی مستقل و قابل بحث حساب کند ندایی بود که شارع اسلام و خاتم انبیا صلی الله علیه و آله افضل الصلوه والسلام سر داد و مردم را دعوت کرد به اینکه آیاتی را که از ناحیه پروردگارش به منظور سعادت زندگی اجتماعی و پاکی آنان نازل شده پیروی کنند مانند آیات زیر که می‌فرماید: «و ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله» انعام/۱۵۳

«و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا» آل عمران/۱۰۳

تا آنجا که به مسئله‌ی حفظ مجتمع از تفرق و انشعاب اشاره نموده و می‌فرماید: «و لکن منکم امه یدعون الی الخیر و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون، و لا تكونوا کالذین تفرقوا و اختلفوا من بعد ما جاءهم البینات» آل عمران/ ۱۰۴

«ان الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعا لست منهم فی شیء» انعام/ ۱۵۹

و آیاتی دیگر که به‌طور مطلق مردم را به اصل اجتماع و اتحاد دعوت می‌کند.

هویت و شخصیت مستقل برای اجتماع در اسلام

و این رابطه حقیقی که بین فرد و جامعه وجود دارد خواه‌ناخواه به وجود و کینونت‌ی دیگر منجر می‌شود کینونت‌ی در مجتمع و مطابق قوت و ضعف و وسعت و ضیق‌ی که افراد در وجودشان و قوایشان در خواصشان و آثارشان دارند و در نتیجه غیر از وجود تک افراد که فرضاً ده میلیون نفرند یک وجودی دیگر پیدا می‌شود بنام **مجتمع** و غیر از آثار و خواصی که تک افراد دارند خواص و آثاری دیگر و از همه قوی‌تر پیدا می‌شود بنام **آثار اجتماع**.

و به همین جهت قرآن کریم غیر از آنچه که برای افراد هست وجودی و عمری و کتابی و حتی شعوری و فهمی و عملی و اطاعتی و معصیتی برای اجتماع قائل است مثلاً درباره‌ی عمر و اجل امت‌ها می‌فرماید:

«و لکل امه اجل فاذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعه و لا یشتقدمون» اعراف/ ۳۴

و درباره کتاب خاص به هر امتی می‌فرماید: «کل امه تدعی الی کتابها» جاثیه/ ۲۸

و درباره درک و شعور هر امتی می‌فرماید: «زینا لکل امه عملهم» انعام/ ۱۰۸

و درباره عمل بعضی از امت‌ها فرموده: «منهم امه مقتصده» مائده/ ۶۶

و درباره طاعت امت فرموده: «امه قائمه یتلون آیات الله» آل عمران/ ۱۱۳

و درباره معصیت امت‌ها فرموده: «و همت کل امه برسولهم لیاخذوه و جادلوا بالباطل لید حضوا به الحق فاخذتهم فکیف کان عقاب» غافر/۵

یعنی هر امتی درصدد برآمد تا رسول خود را دستگیر کنند و با باطل علیه حق مجادله کردند تا شاید به وسیله آن حق را از بین ببرند در نتیجه من آن‌ها را به عذاب خود گرفتم و چه عقابی بود که بر سرشان آوردم.

و در آیاتی دیگر دعوت می‌کند به تشکیل اجتماعی خاص یعنی خصوص اجتماع اسلامی بر اساس اتفاق و اتحاد و به دست آوردن منافع و مزایای معنوی و مادی آن مانند آیه شریفه: «انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم» و آیه: «و لا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم» و آیه: «و تعاونوا علی البر و التقوی» و آیه: «و لتکن منکم امه یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر» که انشاءالله توضیح مختصری برای این مطلب خواهد آمد.

و از همین جا است که می‌بینم قرآن همان عنایتی را که به داستان اشخاص دارد به داستان و تاریخ امت‌ها نیز دارد بلکه اعتنایش به تواریخ امت‌ها بیشتر است برای اینکه در عصر نزول قرآن آنچه از تاریخ بر سر زبان‌ها بود تنها احوال پادشاهان و رؤسای امت‌ها بود و ناقلین تاریخ هیچ درصدد ضبط احوال امت‌ها و تواریخ جوامع نبودند؛ شرح حال جوامع تنها بعد از نزول قرآن باب شد آن‌هم بعضی از مورخین مانند مسعودی و ابن خلدون متعرض آن شدند تا آنکه تحول فکری اخیر در تاریخ‌نگاری پدیدار شد و به جای پرداختن به شرح حال اشخاص به شرح حال امت‌ها پرداختند و به طوری که می‌گویند اولین کسی که این روش را باب کرد «اگوست کنت فرانسوی» متوفی در سال ۱۸۵۷ میلادی بوده است.

لزوم الجماعه در روایت

در دعای مکارم الاخلاق پس از اینکه صفات اخلاقی ذکر می‌شود، راه تمامیت و به کمال رسیدن این صفات این گونه بیان می‌شود:

و أَكْمِلْ ذَلِكَ لِي بِدَوَامِ الطَّاعَةِ، وَ لُزُومِ الْجَمَاعَةِ، وَ رَفْضِ أَهْلِ الْبِدْعِ، وَ مُسْتَعْمِلِ الرَّأْيِ الْمُخْتَرَعِ.

ای خداوند، این صفات را در من به کمال رسان به دوام طاعت خود و همسویی با جماعت مقبول و دوری از بدعت جویان و پیروان باورهای مجعول.

تقوای جمعی

مقام معظم رهبری:

ما یک تقوای فردی داریم، که هرکسی خود را تحت مراقبت دائم داشته باشد... یک تقوای جمعی هم داریم. تقوای جمعی این است که جمع‌ها مراقب خودشان باشند. جمع به حیث جمع، مراقب خودشان باشند. بی مراقبتی جمع‌ها نسبت به مجموعه‌ی خودشان، موجب می‌شود که حتی آدم‌هایی هم که در بین آن جمع‌ها تقوای فردی دارند، با حرکت عمومی آن جمع‌ها بغلتند و به جایی بروند که نمی‌خواهند.

در طول این ۳۰ سال، ما از این ناحیه ضربه خورده‌ایم. یکی از جاهایی که ضعف نشان داده‌ایم، همین بوده. در دهه‌های قبل، یک جریانی در کشور وجود داشت به نام جریان چپ. آن‌ها شعارهای خوبی هم می‌دادند اما خودشان را مراقبت نکردند و تقوای جمعی به خرج ندادند. در میانشان آدم‌هایی بودند که تقوای فردی هم داشتند، اما نداشتن تقوای جمعی، کار آن‌ها را به جایی رساند که فتنه‌گر ضد امام حسین و ضد اسلام و ضد امام و ضد انقلاب توانست به آن‌ها تکیه کند! آن‌ها نیامدند شعار ضد امام و ضد انقلاب بدهند، اما شعار دهنده ضد امام و ضد انقلاب توانست به آن‌ها تکیه کند. این خیلی خطر بزرگی است. آن‌ها غلتیدند.

جامعه توحیدی

آنی که ما از قرآن می‌فهمیم این است که انبیاء پاسخشان به این سؤال که چگونه می‌شود انسان‌ها را ساخت؟ این است که باید جامعه الهی، جامعه توحیدی، محیط متناسب درست کرد تا انسان در این محیط متناسب، نه یکی‌اش، نه ده تایش، نه هزارتایش، بلکه گروه‌گروهش ساخته بشوند به‌خودی‌خود، با حرارت طبیعی نور نیر معارف اسلامی. (کتاب طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن جلسه ۱۷)

۴. نظام توحید

خداوند در انجام امور این عالم به هیچ‌چیز و هیچ‌کسی نیاز ندارد و تمام این عالم شأنی از شئون خدای متعال است؛ لذا آنچه در این عالم جاری است جز از خدای متعال سرچشمه نگرفته است. در بخش تعلیم بیشتر توضیح داده شده است که تمام پیشرفت‌های علمی و غیرعلمی بشر نیز سرچشمه‌ای وحیانی دارند و لذاست که باید التفات پیدا کنیم که خداوند در همه شئون لحاظ بشود.

۵. تربیت

با توجه به فقه اللغه و معناشناسی، تربیت به حوزه جسمانی بر می‌گردد، کما ربیانی صغیرا. و کلمه‌ی ربّ و تربیت نیز از یک ریشه نیستند.

آنچه از مفهوم تربیت مدنظر است همان معنای دقیق تزکیه است که در قرآن به آن اشاره شده است.

تربیت ربّو است و یعنی رشد دادن، لذا در حوزه روح اصلاً رشد معنا ندارد.

در کتاب فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی ذیل مفهوم تربیت آمده است:

تربیت از مشتقات «ربو» است که به معنای «برآمدگی» و «زیادی» است؛ چنان که به بهره پول نیز «ربا» می‌گویند. از سخنان لغت‌شناسان و از بررسی کاربرد واژه‌ی تربیت و مشتقات آن در قرآن کریم و روایات چنین بر می‌آید که ماده یادشده آن‌گاه که به باب تفعیل می‌رود، هر نوع «زیاد کردن» را در بر نمی‌گیرد. بلکه غالباً به معنای رسیدگی به امور موجود زنده‌ی دیگر - اعم از گیاه، حیوان و انسان - برای دستیابی او به رشد و نمو ظاهری است. اگر این موجود زنده انسان باشد، معمولاً رسیدگی یادشده به دوران طفولیت وی منحصر می‌شود.



رجوع شود به تربیت و تزکیه.

۷. هدایت

خداوند متعال انسان را تحت هدایت اولی خود قرار داده است. به عبارت دیگر تمام انسان‌ها هدایت شده هستند البته به هدایت اولی، یا به تعبیر دقیق‌تر هدایت رحمانی که عام است و این انسان است که در ادامه مسیر حیات خود، از هدایت اولی دور می‌شود و به ضلالت کشیده می‌شود یا از هدایت اولی به هدایت ثانوی یا همان هدایت رحیمی کشیده می‌شود.

وظیفه‌ی ما هدایت است و آن وقت که دانستیم انسان گمراه وجود ندارد و همه هدایت شده هستند نقش خودمان را در ساختار توحیدی متوجه می‌شویم، لذا نقش اصلی را در تزکیه و تربیت و ... فقط و فقط به خدای متعال نسبت می‌دهیم و تمام فعالیت‌های خود را به عنوان والدین، معلم، مربی و ... به عنوان هادی می‌بینیم؛ هادی‌ای که قرار است فقط و فقط جلوی خطا و اشتباه انسانی که دچار غفلت شده است را بگیرد و اگر موانع برداشته شد او به هدایت اولی خود مسیر هدایت ثانوی را طی می‌کند. (رجوع شود به جوشش از درون)

• هادی کیست؟

هادی هیچ‌گاه برای فرد تصمیم نمی‌گیرد، هیچ‌گاه دخالت و تصدی‌گری نمی‌کند، بلکه زمینه‌هایی برای شکوفایی فطرت را کشف می‌کند و مقابل مخاطب قرار می‌دهد.

هادی «قد تبین الرشد من الغی» را محقق می‌کند و اکراهی در کار ندارد.

این‌گونه نیست که خداوند به عنوان هادی اصلی، انسان‌ها را یله رها کرده باشد، بلکه هادیانی که مردم را به فطرتشان برگرداند فرستاده است.

۸ حکمت

مسئله حکمت بالغه الهی به این صورت مطرح می‌شود که نظام هستی، نظامی حکیمانه است، یعنی نه تنها علم و شعور و اراده و مشیت در کار جهان دخیل است، بلکه نظام موجود، نظام احسن و اصلح است و وضعی دیگر و نظامی دیگر احسن و اصلح از این نظام، ممتنع و ناممکن است، جهان موجود، کامل‌ترین جهان ممکن است. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، جهان‌بینی توحیدی. ج ۲، ص ۱۴۳

• حکیم کیست؟

حکیم یعنی کسی که بداند نقش و جایگاه هر چیزی در این عالم و عوالم دیگر چیست. حکیم یکی از اسماء خدای متعال است که ظهور و تجلی آن برای چشم اندک بیدار هم راهنمای راه است، لذا باید به اسم حکیم نزدیک بشویم و حکیم تربیت کنیم و حکیمانه عمل کنیم.

حکیم یعنی کسی که نقش خودش را در این عالم و به تبع آن در کشور و شهر و خانواده بداند و نقش فعالیت و اعمالش را نیز در این نقشه بداند.

۹. تزکیه و تعلیم

امام خمینی (قدس سره) تقدم تزکیه بر تعلم را به عنوان یک اصل راهبردی بارها یادآور شده است: «کوشش کنید که تربیت بشوید و تزکیه بشوید، قبل از این که تعلیم و تعلم باشد. کوشش کنید که همدوش با درس خواندن و تعلیم، تربیت باشد، که او مقدم است به حسب رتبه بر تعلیم و بر تلاوت آیات و بر تعلیم کتاب و حکمت.»

این اصل اتخاذ شده از سوی حضرت امام (قدس سره) مستفاد از آیات قرآنی است که در سه مورد تزکیه و تربیت را بر تعلیم مقدم داشته است. امام خمینی (قدس سره) علم بدون تزکیه و تربیت را منشأ و سرآغاز بسیاری از خطرهای و انحرافات می داند و می فرماید:

«...مهم تربیت است. علم تنها فایده ندارد، علم تنها مضر است. گاهی این باران که رحمت الهی است وقتی به گل ها می خورد، بوی عطر بلند می شود؛ وقتی که به جای کثیف می خورد، بوی کثافت بلند می شود؛ علم هم همین طور است که اگر در یک قلب تربیت شده علم وارد بشود، عطرش عالم را می گیرد. و اگر در یک قلب تربیت نشده یا فاسد بریزد...، این، فاسد می کند عالم را...» صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۴۰.

• بیانات امام خمینی در مورد تزکیه و تقدم آن بر تعلیم:

- تمام گرفتاری هایی که برای ملت ها هست برای این است که تزکیه در کار نبوده است. چنانچه سران قوم، آن هایی که کشور را اداره می کنند، تزکیه شده بودند، نفسشان تزکیه شده بود، تربیت شده بود، این گرفتاری ها برای ملت ما پیش نمی آمد.
- لهذا از حکومت ها سرچشمه می گیرد مفاسد و سرچشمه می گیرد مصالح. حکومت عدل، تمام مصالح کشور را تأمین می کند به اندازه قدرت. و حکومت ظلم، تمام بدبختی ها را برای یک ملتی ایجاد می کند.
- لهذا در آیه شریفه تزکیه را مقدم ذکر کرده اند بر «تعلیم» کتاب و حکمت، بلکه تعلیم کتاب و حکمت مقدمه تزکیه است.

- عالم، مدرسه است و معلّمین این مدرسه، انبیا و اولیا هستند. و مربی این معلّمین، خدای تبارک و تعالی است. خدای تبارک و تعالی، تعلیم و تربیت کرده است انبیا را. و ارسال کرده آن‌ها را برای تربیت و تعلیم کافه ناس. انبیای بزرگ اولوالعزم مبعوث‌اند بر تمام بشر و سمت معلّمی و مربی دارند نسبت به تمام بشر، و معلّم آن‌ها و مربی آن‌ها حق تعالی است. و آن‌ها هم بعد از اینکه به تعلیمات الهی تعلیم شدند و تربیت پیدا کردند مامورند که بشر را تربیت کنند و تعلیم.
- راجع به رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلّم- در قرآن کریم است که: هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ «۱» انگیزه بعثت را در این آیه شریفه ذکر می‌فرماید که: خدای تبارک و تعالی است که در بین این امّیین و بی‌سوادها و کسانی که تربیت و تعلیم الهی نداشته‌اند رسول فرستاده است، تا اینکه آیات خدا را بر آن‌ها قرائت کند، و آن‌ها را با قرائت آیات قرآن و تربیت‌هایی که خود او شده است در تعلیمات الهی، آن‌ها را به مردم عرضه کند و تزکیه کند آن‌ها را و تعلیم کند بر آن‌ها کتاب و حکمت را. در این آیه نکات زیادی هست راجع به اهمیت تربیت معلم و اهمیت تعلیم و تعلم.
- با تعبیر هُوَ الَّذِي، اوست که این کار را کرده است. کانه یک مطلب بااهمیتی است که می‌فرماید: هُوَ الَّذِي بَعَثَ این است که فرستاده است بین مردم. و همه عالم امی هستند. حتی آن‌هایی که به حسب ظاهر درس‌هایی خوانده‌اند. و به حسب ظاهر صناعی را می‌دانند. و مسائلی را اطلاع بر آن دارند. لکن همه آن‌ها نسبت به آن تربیتی که از جانب خدا به وسیله انبیا به آن‌ها می‌شود همه امی هستند. همه در ضلال مبین هستند.
- تنها راه تربیت و تعلیم راهی است که از ناحیه وحی و مربی همه عالم رب‌العالمین، تنها راه آن راهی است که از ناحیه حق تعالی ارائه می‌شود. و آن تهذیبی است که با تربیت الهی به وسیله انبیا مردم آن تربیت را می‌شوند. و آن علمی است که به وسیله انبیا بر بشر عرضه می‌شود. و آن علمی است که انسان را به کمال مطلوب خودش می‌رساند. همان که در آیه دیگر می‌فرماید که: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاوُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ. «۲» دو گروه‌اند. مردم: یک گروه مؤمن هستند که تحت تربیت انبیا واقع شده‌اند. به واسطه تربیت انبیا از همه ظلمت‌ها و از همه گرفتاری‌ها و از همه تاریکی‌ها خارج شدند آن‌ها. به واسطه تعلیمات انبیا وارد شدند در نور، در کمال مطلق.

این آیه؛ میزان مؤمن را و معیار ایمان را بیان می‌فرماید، و مدعیان ایمان را از مؤمنین جدا می‌فرماید. مؤمنین آن‌ها هستند که به واسطه تربیت حق تعالی و به واسطه تربیت انبیایی که مربّا «۳» هستند به تربیت الهی، از همه ظلمت‌ها، از همه نقیصه‌ها، از همه چیزی که انسان را از راه بازمی‌دارد، این‌ها را خارج می‌کنند از همه ظلمت‌ها به نور. میزان مؤمن این میزان است. هر کس از همه ظلمت‌ها به واسطه تعلیم انبیا خارج شده است.

- علمی که تربیت در او نباشد، تزکیه در او نباشد، این علم فایده ندارد. هم آن طوری که اگر الاغ و حمار، چنانچه الاغ به بار او کتاب باشد، هر کتابی باشد، کتاب توحید باشد، کتاب فقه باشد، کتاب انسان‌شناسی باشد، هر چه باشد، در بار او باشد و به دوش او باشد، چطور فایده ندارد و آن حمار از او استفاده نمی‌کند؛ آن‌هایی هم که انبار علم در باطنشان هست و باطنشان تمام علوم را فرض کنید، تمام صناعات را، تمام تخصصات را داشته باشند، لکن تربیت و تزکیه نشده باشند، آن‌ها هم آن علومشان برای آن‌ها فایده ندارد، بلکه بسیاری از اوقات مضرّ است.

مدرسه‌های ما، دانشسراهای ما، دانشگاه‌های ما و همه مدارس علوم- چه علوم اسلامی یا غیر اسلامی باشد- این‌ها اگر در آن‌ها تربیت باشد، تزکیه باشد، آن‌ها می‌توانند خدمت‌ها بکنند و برای بشر سعادت را به هدیه بیاورند. و همه سعادت‌های بشر از علم و ایمان و تزکیه است: انّ الانسانَ لَفی خُسْرٍ، انسان، اصلش این حیوانی که به اسم انسان خوانده می‌شود، در خسارت و زیان است مگر یک طایفه. آن‌هایی که ایمان آوردند به خدای تبارک و تعالی و آنچه که او فرموده است، و اعمال صالحه بجا آوردند، و از آثارش هم این است که تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ، توصیه به حق و توصیه به صبر می‌کنند. و اَلَا اِذَا الْاِذَا اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا خَرَجَ شَد، لَفی خُسْرٍ است، در خسران است، در زیان است. کوشش کنید که تربیت بشوید و تزکیه بشوید قبل از اینکه تعلیم و تعلم باشد.

- تمام این ضررهایی که بشر می‌بیند، تمام این خسران‌هایی که بشر در این سیّاره می‌بیند، از دست همین عالم‌هایی هستند که تخصص را دارند، لکن تربیت را ندارند ما اگر تزکیه داشتیم و تربیت اسلامی شده بودیم و خدای تبارک و تعالی ولیّ ما بود، و ولیّ ما طاغوت نبود، این نقص‌هایی که در اطراف کشورمان و همین‌طور در اطراف جهان هست، این نقص‌ها نبود، این اختلافات نبود، همه اختلافاتی که پیدا می‌شود اَلَا فقط یکی که آن اختلاف ما بین حق و باطل است، تمام اختلافاتی که پیدا می‌شود برای این است که ما تربیت نشدیم و ما تزکیه نشدیم. بزرگ‌ترین دشمنی که ما داریم عبارت از خودمان است اَعْدٰی عَدُوْکَ اَنْ نَفْسِی است که در بین جنبه خودِ شما هست. خود انسان، دشمن بزرگ خود انسان است. اگر تربیت نشود، اگر تزکیه نشود،

انسان را هم خود انسان به تباهی می‌کشد و به ظلمت‌ها وارد می‌کند و آخرش ظلمت بزرگ است که آن جهنم است.

- ساده‌اندیشی است که ما گمان کنیم که فقط تخصص، میزان است و علم، میزان است. علم الهی هم میزان نیست. علم توحید هم میزان نیست. علم فقه و فلسفه هم میزان نیست. هیچ علمی میزان نیست. آن علمی میزان است و آن علمی برای بشر سعادت است که تربیت در او باشد، که او از مربی القا شده باشد، از کسی که تربیت الهی شده است القا بشود به بشر. آن اگر در همه مدارس ما- چه مدارس علوم اسلامی و چه مدارس علوم دیگر- اگر در همه آن‌ها این معنا باشد و انحراف در کار نباشد و استقامت باشد، چندی نمی‌گذرد که همه جوان‌های ما که امید آتیه این مملکت هستند، همه اصلاح می‌شوند. و همه نه شرقی و نه غربی بار می‌آیند، و همه بر صراط مستقیم واقع می‌شوند. ساده‌اندیشی است که ما گمان بکنیم که کافی است برای ما اینکه یک اشخاصی باشند دارای علم، اشخاصی باشند که علم داشته باشند و تربیت، و لاقلاً علم داشته باشند و انحراف نداشته باشند. فرضاً که ما بخواهیم که علم را رواج بدهیم و از علم علما استفاده کنیم، باید علمی باشد و لاقلاً انحراف نباشد، کار نداشته باشد به شرق و غرب.

۱۰. تعلیم

آنچه همین ابتدا باید گفت، این است که تفاوت وجود دارد بین درس و علم.

آنچه به عنوان علم مایه نور و سعادت است و در قرآن به آن اشاره شده است تعلیم کتاب و حکمت است.

همچنین این را هم باید گفت که از دل کتاب و حکمت تمام علوم و تمام فنون قابل استخراج است و به تعبیر حضرت آیت الله جوادی آملی حفظه الله تمام علوم اسلامی هستند.

این مطلب هم برهانی است و هم در تاریخ اثبات شده است که ریشه تمام علوم امروزی در اسلام و انبیاء و وحی می‌باشد، از جمله طب و صنعت و معماری و ریاضی و شبیه‌سازی و

لذا اگر دروس امروزی مایه‌ی سعادت بشر نمی‌شود به خاطر این است که مبدأ و معاد در این دروس لحاظ نشده است.

توضیح بیشتر اینکه آنچه از ریاضی و فیزیک و نجوم و ... امروز تدریس می‌شود اشکال عمده و بزرگش این است که نگاه توحیدی به این علوم نیست، نه اینکه این علوم توحیدی و اسلامی نیستند. وقتی به آثار غنی علمای اسلامی چون شیخ بهائی در حوزه ریاضیات نگاهی می‌اندازیم متوجه این تفاوت فاحش می‌شویم که در آن، ریاضی از توحید شروع می‌شود، و همینطور علوم دیگر.

(د) مبانی:

۱. قرآن محوری

• قرآن محور عالم

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۱۵۸ نهج البلاغه در وصف قرآن این چنین می فرماید:
«أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي وَالْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي وَدَوَاءَ دَائِكُمْ وَنَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ»
آگاه باشید که دانش آینده، اخبار گذشته و درمان دردهایتان و نظم میان شما در قرآن است.

تمام حقائق این عالم در قرآن نهفته است و هر کس به قدر سهم و ظرفیتش از آن بهره می برد. وقتی بهترین دین اسلام است و بهترین کتاب قرآن، در تمام ساختارهای یک جامعه توحیدی و تمدن اسلامی باید قرآن نقش داشته باشد.
نقش قرآن یعنی تمام شئون یک جامعه قرآنی بشود. به همین خاطر اگر تمام سعی و تلاش این باشد که تمام برنامه ها حول محور قرآن باشد برکاتی حاصل خواهد شد که ذیل نور قرآن، امور دیگر جامعه نیز تأمین می شود. (رجوع شود به تعلیم، ساختار، رابطه ساختار و فرد)

۲. اجمال و تفصیل

✓ در ارتباط فطرت با خلقت، فطرت از اجمال به تفصیل کشیده می‌شود و شکوفا می‌شود.

اتزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر

از مثل این روایات و آیات «نفخت فیه من روحی» و «یسئلونک عن الروح» به این نتیجه می‌رسیم که انسان مظهر خداوند است و خداوندی که انسان را خلق کرده تا با خلق خود حکمت خودش را در عالم تثبیت نماید (تثبیتاً لحکمه) هر انسانی درجایی از این نقشه عالم قرار می‌گیرد و ظهورات خدا را به تفصیل می‌کشد که اجمالش همان روح و فطرت و شاکله هر انسان است، وقتی روح انسان، روح الهی باشد، و روح امر پروردگار باشد، یعنی انسان‌ها تفصیل اراده و ظهور حکمت او هستند. انسان در مرحله تفصیل، با روح در مرحله اجمال، جز در همین ظهور و بروز تفاوتی دیگر ندارند، و نقص و زیادی‌ای در اجمال و تفصیل نیست.

• تفاوت اجمال و ابهام

اجمال و تفصیل یکی از قواعد و نکات مهم است که در رابطه با توحید باید بدانیم و این اجمال، اجمال عرفانی است که مساوی است با شدت و بساطت علم و نه مخلوطی از علم و جهل که همان اجمال اصولی است. اجمال نور است و در آن تاریکی و سیاهی را ندارد، نوری غلیظ و فشرده شده که تمام حرف‌ها و حق‌های تفصیل را دارد. اگر گفته می‌شود که اجمال عالم به دست خداست و حقیقت حقیقی آن به دست خداست باید دانست که بالتبع تفصیل آن هم به دست خدا و آن از مجرای مخلوقات خدا است. (سبحان الذی بیده ملکوت کل شی)

• اجمال و تفصیل در قرآن

این اجمال و تفصیل در نزول قرآن هم رخ داده است، قرآنی که دفعی و به یکباره بر قلب پیامبر نازل شد، نزولی اجمالی بود که تمام حقیقت آن بود بی کم و کاست، و قرآنی هم که در طول سالیان متمادی به پیامبر وحی شد همان قرآن اجمالی در مرحله ظهور و تجلی و تفصیل بود بی آنکه چیزی زیاد شده باشد بر آن.

در رهبری انسان، تفصیل‌ها باید به دست خود او باشد و اجمال‌ها را از خدا و اولیا می‌گیریم و تفصیل باید به دست خود مخلوقین باشد. در قرآن به داشتن شاکله و تفصیل هر فرد اشاره شده است: «کل يعمل علی شاکلته» هر کسی باید به تفصیل خودش و شاکله‌ی خودش عمل کند.

از این اجمال، اقدام عملیاتی **عدم تفکیک** به دست می‌آید، چراکه اجمال‌ها در همه انسان‌ها یکی است و این تفصیل‌ها به عهده خود بچه‌ها و انسان‌هاست لذا چرا باید تفکیک کرد؟ ما اجمال را به همه می‌گوییم و تفصیلش با خودش.

اجمال‌ها باید کاملاً مبین باشد و از دل آن می‌شود اهداف بلندمدت و ... را درآورد. مثلاً یکی از آن اجمال‌ها و «الی الله المصیر» است. این قدر که دنیای امروز تأکید بر ورود به جزئیات است یک اشتباه راهبردی است، چون قابل احصا نیست و نمی‌توان از جزئیات به کلی رسید.

۳. جوشش از درون

مقام معظم رهبری:

ما می‌خواهیم جوانان ما احساس کنند که می‌توانند به خودشان و به کمک خدای متعال متکی باشند؛ می‌توانند از مستکبران و متکبران عالم مستغنی باشند؛ می‌توانند نیروهای مسلحی مجهز به فرآورده‌ها و محصولات ذهن و ابتکار ایرانی به وجود بیاورند. همه چیز را با این دید نگاه کنید، درس را با این دید بخوانید، تحقیق و پژوهش را با این سمت‌وسو ادامه دهید، به خود متکی باشید؛ این تجربه‌ی شماست، تجربه‌ی کشور شماست، به خود که متکی بودید، نیروهای شما، استعدادهای شما مثل چشمه‌ی لایزالی از درون می‌جوشد و فرآورده‌های آن را تقدیم شما و تقدیم سازمان شما و تقدیم ملت شما می‌کند.

در مباحث معرفتی که مختصری از آن در بخش اجمال و تفصیل هم گذشت، اشاره می‌شود که انسان که فطرتی الهی دارد و خلیفه‌الله است درون خود علم به همه چیز را دارد، کما اینکه بزرگانی همچون حاج ملاهادی سبزواری نیز در شرح منظومه‌ی خود به همین مطلب اشاره می‌فرماید که علم تولیدی نیست، و اصلاً علم قابل تولید نیست و تمام امور و علوم در عالم تنبیهی هستند، و قرآن و انبیا و اولیا آمده‌اند که نفس انسان را متنبه کنند.

در لسان روایات اهل بیت علیهم‌السلام نیز به همین مضمون وجود دارد که انسان واعظی در درون دارد و واعظی در بیرون که انبیا و اولیا واعظ بیرونی هستند و آمده‌اند تا واعظ درون را فعال کنند.

علامه طباطبایی نیز در تفسیر المیزان ذیل آیه ۲۲ سوره ق می‌فرماید:

و به جان خودم اگر در قرآن کریم در این باره هیچ آیه‌ای نبود به جز آیه:

«لقد كنت في غفلة من هذا، فكشفنا عنك غطاءك، فبصرک اليوم حدید»

تو از این زندگی غافل بودی، ما پرده‌ات را کنار زدیم، اینک دیدگانت خیره شده است.

کافی بود، چون لغت غفلت در موردی استعمال می‌شود که آدمی از چیزی که پیش روی او و حاضر نزد او است بی‌خبر بماند، نه در مورد چیزی که اصلاً وجود ندارد، و بعدها موجود می‌شود،

پس معلوم می‌شود زندگی آخرت در دنیا نیز هست، لکن پرده‌ای میانه ما و آن حائل شده، دیگر اینکه کشف غطاء و پرده‌برداری از چیزی می‌شود که موجود و در پس پرده است، اگر آنچه در قیامت آدمی می‌بیند، در دنیا نباشد، صحیح نیست در آن روز انسان‌ها بگویند: تو از این زندگی در غفلت بودی، و این زندگی برایست مستور و در پرده بود، ما پرده ات را برداشتیم، و در نتیجه غفلت مبدل به مشاهده گشت.

و به جان خودم سوگند، اگر شما خواننده عزیز از نفس خود خواهش کنید که شما را به بیان و عبارتی راهنمایی کند، که این معانی را برساند، بدون اینکه پای مجازگوئی در کار داشته باشد، نفس شما خواهش شما را اجابت نمی‌کند، مگر به‌عین همین بیانات، و اوصافی که قرآن کریم بدان نازل شده است.

۴. اختیار و اراده

علامه طباطبائی در تبیین جبر و اختیار می‌فرمایند:

خداوند خودش را مالک مطلق معرفی کرده است، از طرفی هم به افعال و اعمال خودش و بندگان حسن و قبح و ثواب و عقاب را بر اساس مصالح مجتمعات انسانی بنا نهاده است، و از طرفی هم بنای عقلا و خدا نیست که ثواب و عقاب را بر یک انسان غیرمختار سوار کند. یعنی وقتی حسن و قبح و ثواب و عقاب مطرح می‌شود یعنی محمولش اختیار دارد و مجبور نیست.

اساساً وجود بهشت و جهنم، و تشریع احکام، در صورتی از خالق حکیم سر می‌زند که مخاطب این امور دارای اختیار باشد و معنا ندارد که کسی بی‌آنکه اختیار داشته باشد مستحق ثواب یا عقاب بشود، و باید بدانیم همین که خدا به ما تکلیف کرده است یعنی ما را مختار آفریده است.

• مثالی برای جبر و اختیار

علامه مثالی نیز در تفسیر المیزان می‌آورد تا بحث جبر و اختیار روشن‌تر شود:

و اگر بخواهیم برای روشن شدن این بحث مثالی بیاوریم، باید یکی از موالی عرفی را در نظر بگیریم، که یکی از بندگان و بردگان خود را انتخاب نموده، دخترش را برای مدتی بعقد او در می‌آورد، آنگاه از اموال خود حصه‌ای به او اختصاص می‌دهد، خانه‌ای، و اثاث خانه‌ای، و سرمایه‌ای، و امثال آن، از همه آن چیزهایی که مورد احتیاج یک خانواده است.

در این مثال اگر بگوییم: این برده مالک چیزی نیست، چون مالکیت با بردگی متناقض است، و او نه تنها هر چه دارد، بلکه خودش نیز ملک مولایش است، همان اشتباهی را مرتکب شده‌ایم، که جبری‌ها نسبت به افعال انسان‌ها مرتکب شده‌اند، و اگر بگوییم مولایش به او خانه داده، و او را مالک آن خانه، و آن اموال کرده، دیگر خودش مالکیت ندارد، و مالک خانه مزبور همان برده است، اشتباهی را مرتکب شده‌ایم که معتزله مرتکب شده‌اند.

و اگر بین هر دو ملک را جمع کنیم، و بگوییم هم مولی مالک است، و هم بنده و برده، چیزی که هست، مولی در یک مرحله مالک است، و بنده در مرحله‌ای دیگر، به عبارتی دیگر، مولی در مقام مولویت خود باقی است، و بنده هم در رقیّت خود باقی است، و اگر بنده از مولی چیزی

بگیرد، هر چند مالک است، اما در ملک مالک ملکیت یافته، در اینصورت (امر بین الامرین) را گرفته‌ایم، چون هم مالک را مالک دانسته‌ایم، و هم بنده را، چیزی که هست ملکی روی ملک قرار گرفته، و این همان نظریه امامان اهل بیت علیهم السلام است که برهان عقلی هم بر آن قیام دارد.

• اختیار و اراده

این مسئله را نیز باید در نظر بگیریم که اگر انسانی دارای اختیار نباشد، اراده‌ای هم ندارد، یعنی درواقع شخص مکره، آنچه انجام می‌دهد به اراده‌ی خودش نیست.^۲ لذا اگر اختیار به انسان داده شود او اراده پیدا می‌کند و اراده انسان نیز از جنس اراده خدای متعال است که اگر اراده کند محقق می‌شود، لکن تا نزدیک شدن به آن اراده الهی راه بسیار است.

• رابطه اراده و بدن

در دنیا یکی از اموری که به اراده وابستگی شدیدی دارد بدن است. انگیزه برای انجام فعلی هست لکن انگیزه به اراده و عمل نمی‌کشد، چراکه بدن‌ها دیگر پاسخگو نیستند و ضعف در بدن به ضعف در اراده سرایت کرده است.

به همین خاطر یکی از اموری که باید در تقویت اراده به آن توجه کرد نظام طبییات در تغذیه است که اگر ساختار غذایی افراد اصلاح بشود انجام عمل صالح آسان‌تر خواهد شد.

خداوند به فرستادگان خود این‌گونه امر می‌کند:

یا ایها الرسل کلوا من الطبیات و اعملوا صالحاً (مومنون / ۵۱)

خداوند خوردن طبییات و انجام عمل صالح را ملازم همدیگر آورده است.

۲- البته به دقت علمی باید گفت که هیچ اکراه و اجباری در دنیا صورت نمی‌گیرد، همان کسی هم که مکره است و به اجبار کاری می‌کند در واقع با اراده این کار را می‌کند، ولی آن اراده چنان ضعیف شده است که گویی او دیگر از خود اراده ای ندارد.

• نقش آزادی در تربیت کودکان

حالا شما، ای پدر و ای مادر، می‌خواهی درباره فرزندت چگونه نقشی داشته باشی؟ و شما ای معلم و شما ای مربی، می‌خواهی درباره این دخترکان و پسرکان چگونه نقشی داشته باشی؟ آیا شما می‌خواهی سلب‌کننده آزادی و اختیار بچه‌ها باشی، و تازه اسمش را بگذاری دلسوزی و تربیت؟! من خیلی پدر خوبی هستم؛ نمی‌گذارم بچه‌ام چپ و راست برود و خطا بکند! خیلی مادر دلسوزی هستم، آن قدر مراقب کوچکترین حرکات بچه‌ام هستم که نمی‌گذارم این طرف یا آن طرف برود؟

چه مدرسه خوبی! آن قدر مراقب بچه‌ها هستند که بچه‌ها امکان تخطی از این طرف و آن طرف ندارند! آفرین بر من و تو مسلمان پیرو قرآن که این قدر کج فکر می‌کنیم! و تو معلم و مربی می‌خواهی این بچه را مجبور کنی مؤمن و خوشرفتار باشد؟ قیمت این آدمکهای مصنوعی ظریف زیبای دلربا از قیمت یک مجسمه قشنگ بیشتر نخواهد بود .
(شهید بهشتی، کتاب نقش آزادی در تربیت کودکان صفحه ۹)

۵. توکل

• رابطه عزم و توکل

توکل حقیقی و اتکال کامل به خدای متعال ظرفیتی را برای عزم انسان ایجاد می‌کند که انسان تا عزم می‌کند به خداوند تبارک و تعالی که نامحدود است وصل می‌شود. لکن برخی توکل را به دید ظرفیت نمی‌نگرند بلکه توکل را خاتمه و تتمه امور می‌دانند و تأثیری از توکل در عزم لحاظ نمی‌کنند، چون توکل به خداوند را آخرین مرحله‌ی تحقق یک امر می‌دانند.

علامه در المیزان می‌فرماید:

«فإذا عزم فتوکل علی الله إن الله یحب المتوکلین» و چون خدای تعالی تو را به خاطر اینکه به او توکل کرده‌ای دوست می‌دارد در نتیجه ولی و یاور تو خواهد بود، و درمانده‌ات نخواهد گذاشت و به همین جهت که اثر توکل به خدا یاری و عدم خذلان است، دنبال این جمله فرمود: *إن ینصرکم الله...* و مؤمنین را هم دعوت کرد به توکل و فرمود: اگر خدا شما را یاری کند کسی نیست که بر شما غلبه کند، و اگر شما را درمانده گذارد کیست که بعد از خدا شما را یاری کند؟ آن گاه در آخر آیه با بکار بردن سبب توکل (که ایمان باشد) در جای خود توکل مؤمنین را امر به توکل نموده و می‌فرماید: و علی الله فلیتوکل المؤمنون، یعنی مؤمنین به سبب اینکه ایمان به خدا دارند و ایمان دارند به اینکه ناصر و معینی جز او نیست باید فقط بر او توکل کنند.

۶. رابطه ساختار و فرد

در نظام توحید و ذیل آن نظام ولایت، فرد و ساختار از هم جدا نیستند و خداوند تبارک و تعالی ساختار این عالم را ذیل انسان کامل قرار داده است. آنچه از مفهوم **تقوا و جامعه** در مفاهیم دینی ما وجود دارد فقط و فقط درهم تنیده بودن این دو را به ما گوشزد می کند که در کلام مقام معظم رهبری به عنوان **تقوای جمعی** به آن اشاره شده است. (به بخش ساختار مراجعه کنید)

ه) روش‌های اجرایی:

۱. عدم تفکیک

در بخش اجمال و تفصیل گفته شد که وقتی اجمال‌ها در انسان مشترک و واحد است و تفصیل دادنش به عهده‌ی خود فرد است، دیگر ضرورتی ندارد که انسان‌ها را در ارائه محتوا به آن‌ها تفکیک کنیم.

• قرآن و عدم تفکیک

خداوند قرآن کریم را برای هدایت بشر نازل کرده است آن‌هم تنها کتاب است برای هدایت و آن‌هم برای هدایت تمام افراد، کفار مخاطب قرآن هستند، مشرکین هستند، مسیحیان هستند، شیعیان و مؤمنین حقیقی هم هستند، حتی کودکان مخاطب قرآن‌اند و پیران و سالخوردگان هم همینطور؛

خداوند در بیان آیاتش و نزول قرآن، هیچ تفکیکی قائل نشده است و تمام انسان‌ها را کنار هم دیده است، حال این ظرفیت و فطرت بیدار انسان‌هاست که به قدر وجدان بیدارشان از این قرآن بهره می‌برند. کسی فقط در ظاهر و لفظ قرآن می‌ماند و از آن بهره‌ای می‌برد، دیگری به باطن قرآن راه می‌یابد، دیگر به بطنی در بطن و الخ.

درواقع عدم تفکیک باید اصلی باشد در مسیر تمدن‌سازی که به آن توجه ویژه داشته باشیم، و اگر هم در بعضی موارد به خاطر دلیلی محکم و یا ضعف‌های موجود در ساختارهای دنیایی مجبور به تفکیک شدیم بدانیم که یا به خاطر آن دلیل محکم است و یا از باب اضطراب است و از باب ضعف ماست و تا جایی که می‌توانیم نباید تن به تفکیک بدهیم. مثال جایی که دلیلی محکم بر تفکیک داریم عدم اختلاط زن و مرد در محیط‌های مختلف است.

آنچه امروزه در فضاهای آموزشی عقب‌افتاده در دنیا، مثل آموزش و پرورش کشورمان^۳ در حال رخ دادن است و به شدت دانش‌آموزان را تفکیک می‌کند اشتباهی بزرگ است و برخلاف تصور موجود، باعث عدم رشد در دانش‌آموزان می‌شود.

مفاهیم دروس و علوم باید برای همه مخاطبین عرضه بشود و هر کس به قدر فهم خودش بهره‌اش را ببرد و سؤال کند و پاسخ بگیرد؛ این‌گونه افراد سطح پایین رشد بیشتری پیدا می‌کنند چون با مسائل و پرسش‌هایی مواجه می‌شوند که در صورت تفکیک، حتی به آن نمی‌توانستند فکر کنند.

حتی در مسائلی مثل تفکیک افراد سالم از معلولین ذهنی نیز دچار اشتباه شده‌اند و نباید این افراد را از بقیه جدا کرد کما اینکه در مکتب دانش‌آموزانی که با معیارهای غلط غربی و موجود در کشورمان عقب‌افتاده ذهنی هستند در کنار دانش‌آموزانی که تیزهوش! محسوب می‌شوند باهم درس می‌خوانند.

البته کسانی که در رأس جریان تربیتی کشور هستند به این امر مهم واقف‌اند و اذعان دارند که فعلاً امکانات موجود این اجازه را به آن‌ها نمی‌دهد لکن این دغدغه‌ها در مقام حرف باقی‌مانده است و جامعه عمل به تن نکرده است.

• عدم تفکیک و عدم مقایسه

وقتی متوجه باشیم که تفصیلات هر شخص با دیگری متفاوت است و هر انسانی آن روح بلند و الهی‌اش را دارد و دارای کرامت است، دیگر افراد را در امور دنیایی باهم مقایسه نمی‌کنیم و به خودمان حق نمی‌دهیم که انسان‌ها را در نمره و سطح سواد و ... باهم مقایسه کنیم و بر اساس این مقایسه تفکیک‌های ذهنی و خارجی به وجود بیاوریم.

^۳ آنچه در آموزش و پرورش کشورمان اتفاق می‌افتد، اگر با ملاک‌های جهانی سنجیده شود که البته می‌سنجند، دست کم ۱۰۰ سال عقب ماندگی دارد.

۲. عرصه‌های واقعی

اگر قرار است فرزندان ما در جامعه و دنیای امروز زندگی کنند و تلاش کنند و قیام برای خدا داشته باشند، باید از همان ابتدا در محیط‌های واقعی قرار بگیرند.

متأسفانه امروز در فضای آموزشی کشور، همه چیز را به صورت غیرواقعی به بچه‌ها آموزش می‌دهند، اجتماع را انتظار دارند در کتاب اجتماعی بشناسند و خلقت را در کتاب علوم تجربی و ریاضی و حساب را فقط در کاغذ و فرمول و کتاب، و سبک زندگی را در دوره‌های آموزشی؛ آنچه فراموش شده است اهداف این دروس و آموزش‌هاست. هدف اول و آخر همه‌ی این آموزش‌ها برای این بوده که زندگی و تلاش و کار و قیام را به فرزندان این کشور بیاموزد.

اگر در عرصه‌های واقعی حضور پیدا شود از همه ابعاد رشد حاصل می‌شود. دانش‌آموزانی که فقط در آزمایشگاه و اتاق فیلم و داخل کتاب، اجتماع را ورق می‌زنند با حقیقت اجتماع انس نمی‌گیرند. خاصیت حضور در عرصه‌های واقعی این است که هدف کتاب اجتماعی بچه‌ها تأمین می‌شود، هدف کتاب ریاضی و حساب بچه‌ها تأمین می‌شود، هدف کتاب تاریخ و فارسی و زبان انگلیسی و عربی و زیست و علوم ... هم تأمین می‌شود و مهم‌تر اینکه فراتر از این کتاب‌ها تأمین می‌شود.

• عرصه‌های واقعی پسران

در مکتب اسلامی پسران آنچه به‌ویژه روی آن تأکید می‌شود ۳ عرصه‌ی زیر است که با توجه به بررسی آیات و روایات به‌دست آمده‌اند:

۱. کشاورزی

۲. دامداری

۳. تجارت

انتخاب این ۳ عرصه، نه تنها همه‌ی آنچه در بالا گفته شد و در مدارس و پشت نیمکت‌ها دنبالش هستیم را تأمین می‌کند که مهم‌تر از همه ما را در رسیدن به تمدن اسلامی نیز بی‌نصیب نمی‌گذارد.

اگر ما می‌خواهیم کشوری داشته باشیم که دارای استقلال و خودکفایی باشد و همان‌طور که رهبر معظم انقلاب اقتصاد مقاومتی را راه‌حل این مهم می‌دانند باید نسبت به تولیدات پایه در کشور اهتمام ویژه داشته باشیم. حضرت علی علیه‌السلام می‌فرمایند:

«من وجد ماء و تراباً ثم افتقر فابعد الله»

کسی که با داشتن آب و خاک، باز هم فقیر باشد، از رحمت خداوند متعال دور است.

تمام بچه‌های مکتب، بی‌آنکه تفکیکی صورت بگیرد در این عرصه‌ها به صورت جدّی و نه اردویی و کوتاه‌مدّت آن‌هم در فرصت‌های مقتضی حضور پیدا می‌کنند، که این فرصت با توجه به فصول متفاوت می‌شود؛ دانش‌آموز ۷ ساله به اندازه‌ای و دانش‌آموز ۱۵ ساله هم به اندازه‌ای بهره‌اش را می‌برد.

این سه عرصه پیوستگی شدیدی باهم دارند و یک چرخه‌ی کامل را ایجاد می‌کنند.

شاید آنچه تصور نادرست موجود است این باشد که برای فعالیت درست در این عرصه‌ها باید دانش لازم را کسب کرد، اما باید گفت درست است که باید دانش و علم این امور را همراه داشت ولی این به معنای این نیست که شخص باید سال‌ها به صورت آکادمیک و تئوری کشاورزی و تجارت بخواند و بعد وارد این عرصه‌ها بشود، بلکه با اندکی علم برای ورود به کار، مابقی علم مربوطه در حین کار تحصیل می‌شود و قطعاً تأثیرش هم بیشتر خواهد بود. چراکه امروز دچار شده‌ایم به دانشمندان با مدرکی که تخصص عملی‌ای ندارند. لذاست که در روایات اهل بیت علیهم‌السلام کشاورزی به عنوان کیمیای اکبر نامیده شده است نه علم به کشاورزی، و ناگفته نماند که ملازمت علم و عمل، تأثیر آن علم را بی‌انتهای می‌کند و آن علم را نافع می‌کند و دارای اثر و برکت.

امام صادق علیه السلام ترک تجارت را موجب نقصان عقل می دانستند و فرموده اند:

«خرید و فروش را ترک نگوئید، زیرا ترک آن از بین برنده عقل است».

«تجارت موجب رشد و شکوفایی عقل می گردد.»

تجارت فقط برای افزایش ثروت نیست بلکه وسیله ای برای تأمین نیازهای مردم و جامعه است، در سایه ی این کار عقل اجتماعی شکوفا می شود و اخلاق حسنه ی زیادی نیز در انسان شکوفا می شود و اخلاق رذیله ای هم پاک می شود از جمله آسایش طلبی، دچار شدن به امور لهو و لعب، سودجویی و مال اندوزی و ...

• عرصه های واقعی دختران

اگر یکی از وظائف انسانی یک پسر و مرد در جامعه ی توحیدی کسب روزی حلال است^۴، بخش مهمی از وظیفه ی یک دختر و زن، فراهم کردن بستر کسب رزق حلال است؛ لذا عرصه ای که یک زن باید در آن به طور جدی حضور داشته باشد محیط های معطوف به خانه و خانواده است؛ و این مهم حاصل نمی شود جز با اعتماد به دختران در محیط خانه و خانواده.

۴- فی حدیث المعراج: یا أحمد، إنَّ العِبَادَةَ عَشْرَةُ أَجْزَاءٍ تَسَعُهُ مِنْهَا طَلَبُ الْحَلَالِ، فَإِنْ أُطِيبَ مَطْعَمُكَ وَ مَشْرَبُكَ فَانْتَ فِي حِفْظٍ وَ كَفَى.
در حدیث معراج آمده است: ای احمد! عبادت ده قسمت است، که نه قسمت آن طلب روزی حلال می باشد؛ پس، اگر خوراک و نوشید نیت پاک و حلال باشد، در پناه و حمایت من هستی. (ارشاد القلوب)

۳. سفر

در قرآن کریم چهار مرتبه امر «قل سیروا فی الارض» آمده است که در ادامه این امر به سیر در زمین، فعل امر «انظروا» آمده است؛ این نظر کردن که در دل سیر در زمین اتفاق می‌افتد با توجه به نگاه توحیدی انسان را رشد می‌دهد و شکوفا می‌سازد. و این نظر کردن، نظر کردنی واقعی است و نه فقط در مرحله تعقل و تفهم و تفکر، که اگر فقط نظر در مرحله تعقل بود امر سیروا قبلش نمی‌آمد. (رجوع شود به حق و عرصه‌های واقعی)

۴. خانواده محوری

خانواده محیط اصلی و حقیقی تزکیه و تعلیم انسان است. در اسلام محیط خانواده اصالت دارد و روی آن تأکید بسیار ویژه شده است که سعادت و شقاوت یک فرد ارتباط زیادی با محیط خانوادگی حتی پیش از تولد فرزند دارد.

متأسفانه فراموشی این اصل باعث می‌شود که وظیفه‌ی اصلی مادر و پدر در خانواده فراموش شود، چراکه در فضای جامعه‌ی امروزی، خانواده گمان می‌کند باید فرزندش را در محیطی گذاشته تا آموزش و تعلیم فرزندش انجام شود و خود او هیچ مسئولیتی دیگر ندارد و حتی در امور تربیتی و تزکیه‌ای نیز همین تصور وجود دارد.

این مهم در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز روی آن تأکید ویژه شده است که خانواده محور است و او اختیار دارد که مسیر رشد و سعادت فرزندان را چگونه تأمین کند.

مکتب اسلامی هم، همان‌طور که کراراً گفته شده و به مخاطبین مکتب اسلامی اعلام شده است، وظیفه‌ی اصلی در تزکیه و تعلیم را به عهده‌ی خانواده می‌داند و فقط خود را به‌عنوان یک عون و بازو می‌شناسد؛ چراکه اگر هم در کار خانواده دخالت کند و بر فرض هم انسانی سعادت‌مند تحویل

جامعه بدهد، در مسیر تمدن قدم برنداشته است یا حداقلی برداشته است، چراکه برای رسیدن به تمدن اسلامی باید خانواده ساخته شود.

به همین خاطر است که مکتب سرمایه‌ی اصلی خود را خانواده‌های این مجموعه می‌داند نه فقط اعضای فعال در این مکتب، و به همین خاطر است که ارتباط با خانواده‌ها و تعامل با آن‌ها از برنامه‌های اصلی و مهم مکتب هستند.

مکتب اسلامی جایی نیست که خانواده‌ای فرزندش را در مکتب ثبت‌نام کند تا خیال خودش را راحت کند و مسئولیتی از خودش سلب کند، بلکه با حضور در مکتب اسلامی مسئولیت خانواده‌ها سنگین‌تر می‌شود و دقیق‌تر اینکه به مسئولیت حقیقی خانواده در اسلام برمی‌گردند انشا الله.

در جامعه‌ی امروزی نقش مادر دچار تحریف شده است و مادری اولویت اول و اساسی خیلی از دختران و زنان امروز ما نیست.

در امور آموزشی تمام مسئولیت به عهده خانواده است و مکتب به‌عنوان بازو در کنار خانواده قرار دارد و همچنین امور تزکیه‌ای و تربیتی.

• ابلاغ سیاست‌های کلی «خانواده» از سوی مقام معظم رهبری

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی حفظه الله در اجرای بند یک اصل ۱۱۰ قانون اساسی سیاست‌های کلی «خانواده» را که پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام تصویب شده است، ابلاغ کردند.

۱. ایجاد جامعه‌ای خانواده‌محور و تقویت و تحکیم خانواده و کارکردهای اصلی آن بر پایه الگوی اسلامی خانواده به‌عنوان مرکز نشو و نما و تربیت اسلامی فرزند و کانون آرامش‌بخش.

۲. محور قرار گرفتن خانواده در قوانین و مقررات، برنامه‌ها، سیاست‌های اجرایی و تمام نظامات آموزشی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی به‌ویژه نظام مسکن و شهرسازی.

۵. جلسه امت واحد

با توجه به مبانی خانواده‌محوری، عدم تفکیک و اعتماد بنای جلسه‌ای گذاشته شده است به نام جلسه امت واحد.

در این جلسه همان‌طور که باید تمام شئون تزکیه و تعلیم خانواده‌محور باشد به خانواده‌ها در این امر کمک می‌شود. خانواده‌ها در جریان ریز امور مکتب قرار می‌گیرند.

تمام مباحث معرفتی و مبنایی که در مکتب جاری است برای تمام خانواده‌ها بیان می‌شود و تبیین صورت می‌گیرد و تمام مشکلات و موانع بی‌آنکه طبقه‌بندی اطلاعات و تفکیکی صورت بگیرد به خانواده‌ها منتقل می‌شود و خانواده‌ها نیز به بهترین شکل ممکن مشارکت می‌کنند و کار را به پیش می‌برند.

۶. حرکت از کل به جزء

در آموزش باید حرکت از کل به جزء باشد.

تصور کنید اگر کسی بخواهد شهری را بشناسد دو راه برای او وجود دارد. ابتدا کوچه به کوچه‌ی آن شهر را بپیماید و مشاهده کند و یا از بالا به آن شهر یا منطقه نگاهی بیندازد و نقشه‌ای هوایی از آن به دست آورد. قطعاً راه دوم در شناخت کلی و اصل آن شهر بهترین راه است با اینکه راه اول نیز در جای خود اهمیت دارد لکن مسیر آموزشی موجود در کشور همان روش اول است.

فرزندان ما در مدارس بی‌آنکه نقشه‌ای هوایی و نگاهی کلی به آن علم، کتاب، درس یا هر چیز دیگر پیدا کنند بی‌محابا وارد جزئیاتی می‌شوند که ذهنشان در تطبیق این جزئیات باهم به سختی و مشقت می‌افتد.

اما با حرکت از کل به جزء، ذهن در جزئیات اسیر نمی‌شود چون کلی را به دست آورد و جزئیات را با آن کلی تطبیق می‌دهد.

۷. اعتماد

اعتماد، بستری برای رشد و پیشرفت متربی و متعلم است، به‌گونه‌ای که خود او با این اعتماد، تفصیل فطرت الهی‌اش را در مسیر سعادت به دست می‌گیرد و البته این اعتماد نیاز به توکل دارد. (رجوع شود به هدایت و اجمال و تفصیل و توکل)

۸. تفقد

در مکتب اسلامی حضور بچه‌ها در کلاس از ترس ثبت غیبت و مواخذه شدن نیست بلکه با شوق و علاقه‌ی درونی در کلاس‌ها و برنامه‌ها حاضر می‌شوند نه با یک اجبار بیرونی به اسم حضور و غیاب. پایبندی به حضور در کلاس درس، زمانی در وجود انسان تثبیت می‌شود که از درون بجوشد و خود انسان احساس کند که عدم پایبندی‌اش به ضررش است.

هنگامی که مبنای حضور در کلاس ترس و اجبار باشد، آن ترس و اجبار که برداشته شود دانش‌آموز سر کلاس درس حاضر نمی‌شود، اما اگر از علاقه درونی باشد، از تعطیل شدن کلاس و مدرسه هم ناراحت می‌شود.

این علاقه و جوشش درونی هم حاصل نمی‌شود جز با اینکه انسان را موجودی دارای اختیار بدانیم و او را مجبور نکنیم، او را از بیرون مدیریت نکنیم.

اشکال اساسی دقیقاً همین‌جا صورت می‌گیرد که انسانی که خدای متعال او را مختار (به معنای بین الجبر و التفویض) آفریده است چرا باید در یک اجبار و مدیریت از بیرون قرار گیرد؟

او باید با اختیار خودش کاری را انجام بدهد و خانواده و معلم او را در انتخاب‌هایش هدایت کنند. اما در مکتب اسلامی به جای حضور و غیابی که کاملاً اشتباه و غلط است، از بچه‌ها تفقد حال می‌کنیم، و جویای احوالشان می‌شویم.

تفقد به این شکل است که هر کسی اول صبح اسمش را داخل برگه‌ای می‌نویسد و آن را به معلمش تحویل می‌دهد و در این پیگیری و تفقد هم هیچ مواخذه‌ای نیست و واقعاً بر اساس این تفقد امتیازی از کسی سلب یا به کسی اعطاء نمی‌شود و صرفاً برای این است که اگر کسی غیبت داشت یا تأخیر، جویای حالش بشویم نه چیزی دیگر.

به عنوان مثال وقتی متعلمی دیر به مکتب می‌آید، معلم تفقدی از حالش می‌کند و علت دیر آمدنش را می‌پرسد تا اگر مشکلی برای تأخیرش بوده سعی در برطرف کردنش کند.

آن وقت دیگر متعلم احساس ترس و استرس ندارد از اینکه دیر به کلاس بیاید.

با این روش حتی در مواردی متعلم به خاطر دیر آمدنش تشویق هم شده است، آن هم وقتی است که مثلاً به خاطر امر مهمی مثل کمک در کار پدر و مادر نتوانسته است به موقع در مکتب حاضر شود.

جالب اینکه برخی از بچه‌هایی که سال‌های گذشته در آموزش و پرورش و تحت حضور و غیاب اجباری درس خوانده بودند وقتی وارد ساختار مکتب اسلامی شدند، در ابتدا به ظاهر کمی دچار بی‌نظمی شدند و مثلاً خواب می‌ماندند و دیر به مکتب می‌آمدند.

اما بعد از گذشت چند روز، خودشان احساس کردند که دیر خوابیدن و دیر بلند شدن باعث شده که از برنامه‌های اول صبح مکتب محروم شوند، و چون تمام برنامه‌های مکتب اختیاری است، با یک علاقه‌ی درونی و بدون اجبار از بیرون و البته با صبر و حوصله‌ی خانواده و معلم، اول صبح در مکتب حاضر می‌شدند.

کم‌ترین ارمغان این نگاه، از بین رفتن ترس و استرس و ایجاد شوق فراوان برای حضور در مکتب اسلامی است.

۹. نمونه‌ای از برنامه‌ی کلاسی متداول

۱.	شروع و آغازین	✓ تلاوت قرآن ✓ سرود صبحگاهی مذهبی ✓ جمع کردن صدقه روزانه
۲.	کلاس قرآن	✓ نامگذاری هفته به نام سوره‌ی موردبحث ✓ روخوانی و روانخوانی ✓ ترجمه ✓ تفکر و تدبر ✓ حفظ
۳.	کلاس گلستان	✓ خوانش و همخوانی متن حکایت ✓ تفکر و تدبر ✓ رونویسی ✓ املا
۴.	کلاس طب اسلامی	✓ بررسی آیات و روایات طبّی ✓ طب کاربردی ✓ مزاج شناسی
۵.	کلاس ریاضی	✓ ریاضی کاربردی ✓ کار با چرتکه ✓ محدود نشدن در محدوده کتاب ✓ ریاضی شیخ بهائی
۶.	کلاس علوم	✓ محدود نشدن در محدوده کتاب ✓ علوم کاربردی در عرصه‌های واقعی ✓ توحید مفضل

۷.	خواندن و نوشتن (اول)	✓ کلمه محوری نه حرف محوری ✓ یادگیری خواندن و نوشتن در عرصه‌های واقعی
۸.	کلاس قانون اساسی	
۹.	کلاس صحیفه نور	✓ بحث و گفتگو پیرامون یکی از سخنرانی‌ها یا پیام‌های روز ✓ رونویسی ✓ املا
۱۰.	کلاس نجوم	
۱۱.	کلاس اخلاق	✓ روایات آداب معاشرت

۱۰. نمونه‌ای از برنامه‌های سفر

۱.	کشاورزی
۲.	دامداری
۳.	اعتکاف علمی – درسی
۴.	زندگی مستقل و مدیریت کامل برنامه‌ها توسط بچه‌ها

و) سند تحول

برای تحول در نظام آموزشی کشور، تنها سند موجود سند تحول بنیادین آموزش و پرورش است که تاکنون خبری از عمل به آن در آموزش و پرورش نیست و آنچه انجام شده ماهیتاً با این سند مغایرت دارد. درست است که این سند، سند کاملی نیست همان طور که رهبر معظم انقلاب نیز خود فرمودند که شاید این سند ما را به مطلوب برساند و مضافاً که متخصصین امر که خود در تدوین این سند دست داشتند نیز همین نظر را دارند، با این همه بهترین سند موجود برای آموزش و پرورش کشور همین است و قابلیت اجرا نیز دارد، لکن همّتی برای اجرای آن نیست.

در ادامه آنچه از سند تحول بنیادین در مکتب اسلامی در حال اجراست می‌آید:

۱. حضرت امام خمینی (ره) می‌فرمایند: روح استقلال و خودکفایی را در آنان زنده نگهدارید.

و این، دو خصلت و ویژگی بزرگ است که در مبانی مکتب و همچنین در حکمت‌جوها وجود دارد. بچه‌ها در مکتب اسلامی، استقلال دارند، درواقع دارای اختیار هستند، یعنی همان چیزی که کرامت انسانی بیشتر می‌پذیرد، چون با فطرتش که الهی است سازگاری کامل دارد.

همچنین ویژگی دیگری به نام خودکفایی که اصل مکتب بر پایه‌ی آن هست، که انسانی با داشتن عنوان خلیفه‌اللهی می‌تواند با توکل به خدا و تکیه بر خودش در کارهایش موفق باشد.

به عنوان مثال بچه‌های مکتب خودشان درس‌هایشان را می‌خوانند و این همان روحیه‌ی خودکفایی است، چراکه دروس مرسوم فراتر از حد تصور صعب و مشکل نشان داده شده است و به شدت یک روحیه‌ی ناامیدی در بچه‌ها تزریق کرده که تو نمی‌توانی این کتاب را در کمتر از یک سال تحصیلی بخوانی و بفهمی، حتماً باید سر کلاس درس و در عرض یک سال باشد! اما با حفظ دو روحیه‌ی مذکور، ثابت شده است در طول سالیان مختلف و تجربه‌ی افراد مختلف که این کار شدنی است.

۲. بیانات مقام رهبری در رابطه با اینکه آموزش و پرورش باید از روزمرگی بیرون بیاید، ما در آموزش و پرورش احتیاج به تحول داریم. (بیانات مقام معظم رهبری ۱۳۸۵/۲/۱۲)

در مکتب اسلامی خبری از روزمرگی نیست، محیطی کاملاً متفاوت از مدرسه، که سبب اشتیاق کوچک و بزرگ شده. در مکتب بچه‌ها حلقه‌های قرآن، گلستان سعدی، نهج‌البلاغه و... دارند و روزهایی را هم به دل خلقت می‌روند تا درس اجتماعی‌شان را به جای معلم، از خلقت یاد بگیرند.

۳. همه جانبه کار کردن مکتب اسلامی یکی دیگر از ویژگی‌های مکتب است و خبری از تک‌بعدی کار کردن نیست.

بک‌ها مسائل اجتماعی، اقتصادی و علمی را درواقع به‌طور عملی و با حضور در اجتماع یاد می‌گیرند. حضور بچه‌ها در بازار و آشنایی آن‌ها با مردم اجتماع و همچنین کار در بازار باعث رشد آن‌ها در این زمینه‌ها می‌شود.

۴. تحقق آرمان‌های متعالی انقلاب اسلامی ایران مانند احیای تمدن عظیم اسلامی.

حکمت جویان مکتب اسلامی در جهت احیای تمدن اسلامی-ایرانی، درصدد این برآمدند که با احیای طب اسلامی-ایرانی (دغدغه امروز مقام معظم رهبری) علیه طب غربی که ناکارآمد و ناقص است، تأثیرگذار باشند.

۵. نقش معلم به‌عنوان هدایت‌کننده و اسوه‌ای امین و بصیر در فرآیند، تعلیم و تربیت و مؤثرترین عنصر در تحقق مأموریت‌های نظام تعلیم و تربیت رسمی عمومی.

در مکتب اسلامی به جای معلم و مربی، شخصیتی به نام راهنما بچه‌ها را راهنمایی و هدایت می‌کند، درزمینه‌های مختلفی که خود بچه‌ها احساس نیاز کنند به راهنما مراجعه می‌کنند و راهنما بدون استفاده از جبر و در نظر گرفتن کرامات انسانی یک فرد، وی را به بهترین وجه ممکن راهنمایی می‌کند.

۶. کرامت ذاتی و اکتسابی انسان و کسب فضایل اخلاقی ازجمله خودباوری و...

روحیه خودباوری در مدرسه اصلاً شوخی به نظر می‌رسد، و فقط می‌توانی کلمه‌ی خودباوری را در جملات خانم و یا آقای مشاور مدرسه بشنوی. ما کجا می‌توانستیم به این خودباوری برسیم که در عرض ۲ هفته هم می‌شود، کتابی را که در ۹ ماه به سختی و مشقت می‌خواندیم در طی ۲ هفته به اتمام برسانیم، آن‌هم در دوره سخت و به تعبیر مدرسه، آینده‌ساز سال‌های دبیرستان ...

۷. مسئولیت‌پذیری همه جانبه، مشارکت اجتماعی و داشتن روحیه جمعی و مهارت موردنیاز جامعه. حرف از مسئولیت‌پذیری که به وسط می‌آید، بچه‌های مکتب اسلامی باروحیه‌ای جمعی همراه با مشارکت همدیگر و در راستای جلب رضایت خداوند فعالیت می‌کنند. اینجا خبری از نمره و... نیست که بچه‌ها بخواهند در ازای گرفتن نمره کاری انجام بدهند و هدفشان بالاتر و بالاتر از این حرف هاست.

۹. افزایش مشارکت و اثربخشی همگانی به‌ویژه خانواده در تعالی نظام تعلیم و تربیت رسمی عمومی.

ارتباط فشرده و صمیمانه‌ای که مکتب با خانواده‌ها دارد، واقعاً ستودنی است. درواقع مکتب سعی در این دارد که بچه‌ها را به طرف خانواده‌ها هدایت کند.

در همین راستا طرحی به نام "کار در خانه" برای بچه‌ها اجرا شده است، درواقع ایجاد بستر برای رشد و فعالیت بچه‌ها در محیط خانه و خانواده جهت ارتقای معرفت و ارتقای معنوی خانواده می‌شود.

۱۰. مسئولیت‌های اجتماعی ارتقای آداب و آئین زندگی متعالی، بهداشتی و زیست‌محیطی.

بر این اساس حکمت جویان مکتب اسلامی درصدد این برآمدند و طرحی را کلید زدند با عنوان "کاشت درختان مثمر" که کمک شایانی به محیط زیست می‌کند و نوعی مسئولیت اجتماعی به دنبال دارد.

۱۱. در مکتب اسلامی انسان‌هایی موحد، مؤمن، معتقد به معاد و آشنا و متعهد به مسئولیت‌ها و وظایف در برابر خدا، خود، دیگران و طبیعت و... پرورش می‌یابند.

همچنین مهم‌ترین ویژگی، خودباور بودن بچه‌ها و روحیه آزادمنشی که دارند، پاک‌دامن و باحیا، سالم و بانشاط و آماده ورود به زندگی شایسته فردی، خانوادگی و اجتماعی بر اساس نظام معیار اسلامی.

۱۲. نظام دوری : عبارت است از همراهی معلم با دانش‌آموزان در چند پایه تحصیلی.

این جمله وقتی برای من تحقق پیدا کرد که پا در مکتب گذاشتم، از آنجایی که حلقه‌های تشکیل شده، متشکل بود از همه‌ی پایه‌های تحصیلی، از کلاس دوم دبستان تا سوم دبیرستان، تشکیل چنین حلقه‌هایی در مکتب سبب شده که انگیزه بچه‌ها برای حضور و شرکت در مباحثه‌ها بالا برود و همچنین روحیه‌ی خودباوری و اعتمادبه‌نفس در آن‌ها به شکل واقعی تقویت شود.

۱۳. دین اسلام را حق دانسته و آن را به‌عنوان نظام معیار می‌شناسند و به آن باور دارند و آگاهانه، آزادانه، شجاعانه و فداکارانه برای تکوین و تعالی اخلاق خود و دستیابی به مرتبه‌ای از حیات طیبیه و استقرار حکومت عدل جهانی مهدوی از آن تبعیت می‌نمایند و به رعایت احکام و مناسک دین و موازین اخلاقی مقید هستند.

حکمت جویان مکتب اسلامی ضمن یادگیری مسائل دینی به‌صورت تئوری، هم‌زمان به‌طور عملی هم یاد می‌گیرند، و به قول خودشان در کتاب‌های آموزش و پرورش که در مدرسه می‌خواندند و الآن هم از باب وظیفه می‌خوانند، بستر برایشان فراهم نبوده و فقط در کتاب می‌خواندند، که احترام به پدر و مادر و انجام صله‌رحم و... خیلی اهمیت دارد ولی بستری برای انجام دادن آن نبوده ولی در مکتب به‌طور عملی و با کمک دوستان و راهنمایانشان بستر را فراهم می‌کنند و مسائل دینی‌شان را انجام می‌دهند، چه در نظام تزکیه و تعلیم مکتب اسلامی و چه در بستر خانواده که مهم‌ترین اش است. این نشانه‌ای از روحیه آگاهانه و آزادانه بچه‌هاست.

۱۴. دارای حداقل یک مهارت مفید برای تأمین معاش حلال باشند به‌گونه‌ای که در صورت جدایی از نظام تعلیم و تربیت رسمی در هر مرحله توانایی تأمین زندگی خود و اداره خانواده را داشته باشند.

بچه‌ها ضمن یادگیری مباحث، کسب رزق و روزی حلال و آشنایی با آن در حلقه‌های معرفتی‌شان، مهارت‌ها و هنرهای مختلفی را در عرصه عمل و کار یاد می‌گیرند.

به‌عنوان مثال، در کنار درس خواندنشان، به زمین کشاورزی می‌روند و کار در زمین را یاد می‌گیرند و به بازار می‌روند و با مشاغلی آشنا می‌شوند که در جامعه به آن احتیاج هست، ولی کسی به دنبال فراگیری آن نمی‌رود و به‌اصطلاح در حال انقراض است، می‌روند و آن‌ها احیا می‌کنند.

همچنین در عرصه تحقق اقتصاد مقاومتی که یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های امروز حضرت آقا می‌باشد، بچه‌های مکتب اسلامی کارهای مختلفی در زمینه هنری از جمله: قالی‌بافی، خیاطی، طراحی دوخت لباس اسلامی_ایرانی و... فعالیت می‌کنند، تا روزی نرسد که فقط علم تئوری دنیا را داشته باشند و نتوانند کاری برای خود، خانواده و جامعه‌شان انجام دهند. مهارت و هنر در کنار درس باعث ترقی فرد می‌شود؛ ولی متأسفانه امروزه در جامعه ما معضل وجود دارد و آن، این است که افراد مدرک گرا شده‌اند و از درون علم ندارند تا بتوانند آن‌ها در عرصه عمل نشان دهند و نتیجه‌اش می‌شود، آنچه امروز در جامعه می‌بینیم.

۱۵. بهره‌مندی فزون‌تر از روش‌های فعال، خلاق و تعالی‌بخش.

محیط و فضای مکتب اسلامی، محیطی است فعال و پویا و پر از ایده‌های جذاب.

همیشه نباید خلاقیت و خلاق بودن را در عرصه‌های خیلی مهم و بزرگ نشان داد و بلکه می‌توان در عرصه‌های روزمره زندگی، خلاق بود و آن‌ها در جای، جای زندگی خود نشان داد. بچه‌ها در مکتب اسلامی املا می‌نویسند، ولی نه آن‌ها املا می‌کنند که نه تنها باعث رشد بچه‌ها در زمینه‌های علمی، تربیتی و اخلاقی نمی‌شود، بلکه بچه‌ها را هم محدود می‌کند که مبادا فراتر از کتاب و یا کلاس درسشان بیندیشند. به همین خاطر در زنگ املا بچه‌ها به جای کتاب فارسی‌شان که مطلب چندان ارزشمندی ندارد و درواقع مطالبی که گاه به درد هیچ بچه‌ای نمی‌خورد که بخواهد آن‌ها در زندگی خود اجرا کند.

املا بچه‌ها از کتاب مفاتیح الحیاء آیت الله جوادی آملی است که درس زندگی را به بچه‌ها یاد می‌دهد و نسبت به هر علامت سؤالی که در ذهن بچه‌ها به وجود می‌آید، جوابی کامل و واضح با توجه به روایات می‌تواند ارائه دهد؛ همچنین کتاب آیت الله تبریزیان در رابطه با طب اسلامی مطالبی جذاب دارد که بچه‌ها جذب می‌شوند و ضمن اینکه املا می‌نویسند با طب هم آشنا می‌شوند و سبک زندگی خود را بر اساس آنچه که دینشان گفته اجرا می‌کنند. بچه‌ها بدون جبر، جذب حلقه‌ها می‌شوند و سبب می‌شود که محیط حلقه فعال، خلاق و تعالی‌بخش روح و جسم باشد.

۱۶. توسعه فرهنگ اقامه نماز و اهتمام به برپایی نماز جماعت در مدرسه و تقویت انس با قرآن در دانش‌آموزان و توسعه فرهنگ و سواد قرآنی....

وقت اذان که می‌شود، خود بچه‌ها شروع می‌کنند به اذان گفتن و صف‌های نماز را تشکیل می‌دهند و با شور و شوق عجیبی به نماز می‌ایستند؛ حتی اگر باعث شود که به خاطر نماز، حلقه درسی‌شان و یا هر حلقه دیگری را متوقف کرده و نسبت به خواندن نماز در اول وقت خودشان را مقید کنند، این کار را انجام می‌دهند.

بدون هیچ استرس و اضطرابی، که مبدأ از درس‌هایشان عقب بمانند و یا اینکه معلم آن‌ها را به خاطر عدم حضور در کلاس توبیخ کند؛ به نماز می‌ایستند و این‌گونه مبلغ نماز هستند، آن‌هم نماز اول وقت.

همچنین برگزاری هرروزه و مستمر حلقه‌های قرآنی با فضایی جذاب برای بچه‌ها باعث شده، که آن‌ها نسبت به یادگیری قرآن علاقه‌مند شوند؛ و در کنار روخوانی و یادگیری مفاهیم قرآن، حفظ را هم در کنار آن انجام می‌دهند.

۱۷. ارائه آموزش زبان خارجی در چارچوب بخش انتخابی برنامه درسی با رعایت اصل تثبیت و تقویت هدایت اسلامی-ایرانی.

قبل از توضیح راجع به فعالیت‌های مکتب در این زمینه، اشاره می‌کنم به فرموده‌ای از حضرت امام خمینی(ره) که می‌فرماید: پیشتر به زبان خارجی احتیاج نبود. امروز احتیاج است. باید زبان‌های زنده دنیا جزء برنامه تبلیغات مدارس باشد...

امروز مثل دیروز نیست که صدای ما از ایران بیرون نمی‌رفت.

امروز ما می‌توانیم در ایران باشیم و در همه جای دنیا با زبان دیگری تبلیغ کنیم.

امروز ما در مکتب اسلامی ضمن اینکه کتاب‌های درسی‌مان را خوانده و کنار گذاشته‌ایم، زبان را همراه با طب اسلامی یاد می‌گیریم به‌طوری‌که با یک تیر سه نشان می‌زنیم؛ هم‌زبان یاد می‌گیریم و هم طب و از همه مهم‌تر این که آن‌ها تبلیغ می‌کنیم.

۱۸. تعمیق تقوای الهی و مهارت خویش‌داری انتخاب‌گری درست و تعالی‌بخش مستمر دانش‌آموزان با استفاده از فرصت ایام‌الله، برگزاری مراسم آگاهی‌بخش و نشاط‌انگیز در اعیاد و

وفایات، حضور فعال و مشارکت دانش‌آموزان در محافل، مجالس و اماکن مذهبی و تقویت انس با دعا و توسل.

بچه‌های مکتب خودشان به‌طور خودجوش از بدو ورود به مکتب، قبل از برگزاری حلقه‌هایشان مراسم صبحگاهی همراه با قرائت دعای عهد، دعای فرج، زیارت عاشورا و ... برگزار می‌کنند و همچنین در اعیاد و عزاداری‌ها با پوشش خود و آماده کردن شعری در وصف آن ایام، مراسمی برگزار می‌کنند و ضمن اینکه مراسمی را برگزار کرده و ما ظاهر زیبایی آن‌ها می‌بینیم، در باطن، آن‌ها کار تشکیلاتی را همراه با دوستانشان یاد می‌گیرند و این یعنی همان کمبودی که در مدارس داریم، عدم وجود کار تشکیلاتی در مدارس مانعی است برای رشد دانش‌آموزان در زمینه‌های مختلف.

۱۹. ترویج و تعمیق فرهنگ حیا، عفاف و حجاب متناسب باقابلیت‌ها و ظرفیت‌های نظام تعلیم و تربیت رسمی عمومی.

دختران مکتب اسلامی در زمینه حفظ حجاب و عفاف و همچنین فرهنگ حیا، رشد چشمگیری داشته‌اند و در این زمینه الحمدلله غنی هستند. دختران مکتب اسلامی درصدد این برآمدند که با حفظ حجاب فاطمی، مبلغ فرهنگ عفاف و حجاب در خانواده و در نهایت جامعه خود باشند؛ و این هدف والایی است، که نه‌تنها در مدرسه این بستر فراهم نمی‌شود، بلکه سبب می‌شود از این فرهنگ زیبا، ارزشی و انقلابی دور شویم.

همچنین حضور راهنمایان مکتب اسلامی با رعایت پوشش و حجاب سبب شده که بچه‌ها آن‌ها به‌طور عملی ببینند و جذب شوند؛ ولی متأسفانه مسئله‌ای که ما در مدرسه می‌بینیم، این است که معلمین نه‌تنها آن‌ها رعایت نمی‌کنند، بلکه در این زمینه مبلغ بدحجابی همراه با تجمل‌گرایی هستند.

۲۰. طراحی و ارائه لباس و پوشش مناسب متنوع زیبا و آراسته مبتنی بر فرهنگ اسلامی-ایرانی برای مربیان و دانش‌آموزان پسر و دختر در راستای تقویت هویت اسلامی-ایرانی.

دختران مکتب اسلامی در این زمینه حلقه‌های هنری برگزار کرده‌اند، با عنوان (طراحی دوخت لباس اسلامی-ایرانی) که محیطی جذاب، پویا و نشاط بخش به همراه دارد و سبب می‌شود ذهن

بچه‌ها خلاق شود و ایده‌های ناب‌ی در این رابطه ارائه دهند. همچنین انگیزه بچه‌ها برای استفاده و تبلیغ از این نوع پوشش تقویت شود و مبلغ این طرح در خانواده و در جامعه خود شوند.

به‌عنوان مثال یکی از بچه‌های این حلقه لباسی طراحی کرده بود، با شکل زنبور و پیش‌زمینه‌ای از رنگ زرد. توضیحی که خودش راجع به طرح لباسش داشت این بود که این زنبور، زنبور عسل است که در قرآن از آن نام برده شده و همچنین استفاده از پارچه با رنگ زرد، به این دلیل که رنگ زرد سبب نشاط می‌شود که اشاره‌ای هم به طب اسلامی دارد و هم این که زنبور نماد کار و تلاش زیاد می‌باشد.

ز) منابع:

۱. کتاب منزلت عقل

۲. تفسیر المیزان

۳. اندیشه کلی حضرت آقا

۴. انسان ۲۵۰ ساله

۵. نقش آزادی در تربیت کودک

• نمونه‌ای از تصاویر کلاس، سفر و جلسات خانواده‌های مکتب اسلامی













